

فصل اول : کلیات

مقدمه : آموزش و پرورش، فراگردی زگهواره تا گور است و در هر جامعه ای و در هر دوره ای از زندگی بشر از گذشته تا کنون ، در جوامع ساده تا پیچیده به اشکال گوناگونی بوده است، از یادگیری براساس تجربه های زندگی تا آموزش های آموزشگاهی، بنا براین آموزش و پرورش یک پدیده ی اجتماعی است و مثل هر پدیده ی اجتماعی موضوع مورد مطالعه ی جامعه شناسی است.

جامعه شناسی : جامعه شناسی به زبان ساده مطالعه ی پدیده ی اجتماعی است و به کنش و واکنش ها و تأثیرات متقابل انسان و جامعه مربوط است به عبارت دیگر جامعه شناسی برای کشف الگوهای مشترک یا متفاوت زندگی در قلمرو پردامنه ی زندگی انسان در گروه ها و جامعه هاف به مطالعه و تحقیق می پردازد.

علاوه بر جامعه شناسی سایر رشته های علوم اجتماعی هر کدام با جنبه ای از زندگی گروهی و اجتماعی انسان از جمله آموزش و پرورش سروکار دارند. در واقع فهم درست تر و سنجیده تر رفتار انسان مستلزم استفاده از رویکرد میان رشته ای است.

لذا جامعه شناسی آموزش و پرورش یکی از چند رشته ای است که به فهم ماهیت و منش پیچیده ی آموزش و پرورش یاری می رساند و وجه تمایز آن با سایر رشته ها در نوع پرسش ها و روش تحلیل آن است.

جامعه شناسی آموزش و پرورش: آموزش و پرورش، پدیده ای است که آشکار یا نهان در تمام ارکان و نهادهای اجتماعی جای دارد و از راه تأثیرات متقابل در کل نظام اجتماعی نفوذ می کند.

فراگرد آموزش و پرورش، متضمن ترکیبی از روابط و کنش‌های متقابل اجتماعی است. تحلیل جامعه‌شناختی آن هم می‌تواند به آموزش و پرورش رسمی که تحت شرایط معین در آموزشگاه‌ها صورت می‌گیرد و هم به فراگردهای تربیتی بی‌شماری که در خانواده و محیط زندگی به صورت منفی اتفاق می‌افتد ناظر باشد. «به طور کلی جامعه‌شناسی آموزش و پرورش بر مطالعه روابط میان آموزش و پرورش و جامعه، از طریق کاربرد منظم دانش، مفاهیم، نظریه‌ها، روشها و فنون جامعه‌شناسی، اطلاق می‌شود. در تعریفی دیگر، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش عبارت است از: تحلیل علمی الگوها و فراگردهای اجتماعی دخیل در نظام آموزش و پرورش (بروک اور و اریکسون ۱۹۷۵).

منظور از نظام آموزش و پرورش الگوی کلی نهادها و سازمانهای رسمی جامعه است که به واسطه آن معارف و میراث فرهنگی منتقل و پرورش و رشد اجتماعی و شخص افراد جامعه میسر می‌شود».

به طور کلی هدف جامعه‌شناسی آموزش و پرورش آن است که پدیده آموزش و پرورش، نحوه ی تشکیل و سازمان دهی و کارکردهای آن در زندگی اجتماعی مطالعه می‌کند.

ضرورت آموزش جامعه‌شناختی آموزش و پرورش: جامعه‌سی آموزش و پرورش بیش از سه ربع قرن، یکی از دروس دانشگاهی رشته‌های علوم تربیتی و اجتماعی بوده است. ولی پس از تثبیت آن به عنوان یکی از شاخه‌های تخصصی رشته جامعه‌شناختی و گسترش دانش نظری و کاربردی آن، اهمیت و ضرورت آموزش آن برای دانشجویان علوم تربیتی و جامعه‌شناسی محسوستر شده است.

به طور کلی، دانش جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، می‌تواند برای والدین، معلمان و کارگزاران آموزش و پرورش، آگاهیهای سودمندی در زمینه درک و تشخیص مسائل تربیتی و حل آنها فراهم کند. از این رو، آموزش آن در رشته‌های مختلف می‌تواند مفید باشد. مولفان و

صاحب‌نظران این رشته، دلایل مهمی برای تدریس جامعه‌شناسی آموزش و پرورش به دانشجویان رشته‌های آموزش و پرورش قایل شده‌اند که به پاره‌ای از آنها، به شرح زیر اشاره می‌کنیم.

۱- با گسترش روزافزون آموزش و پرورش، دانش‌آموزان گوناگونی از خاستگاه‌های اجتماعی مختلف، با تفاوت‌های فردی، خانوادگی، طبقه اجتماعی، قومی و زبانی، به آموزشگاهها سرازیر می‌شوند. یکپارچه‌سازی آنان، در چارچوب کلاس درس و مدرسه، مستلزم فهم عمیق تفاوت‌های اجتماعی آنان و اثرات این خصایص بر یادگیری و پیشرفت تحصیلی است. معلمان، مدیران آموزشی، مربیان و کارشناسان آموزش و پرورش، برای حل مسائل و مشکلاتی که این عوامل پدید می‌آورند، به ابزارهای مفهومی و مهارت‌های اجتماعی نیاز دارند تا هر یک در حوزه کار خود بتوانند با اثربخشی عمل کنند. جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، دانش و معلومات لازم در این زمینه را برای آنان میسر می‌سازد.

۲- جامعه‌شناسی آموزش و پرورش بینش کاملتری نسبت به مدرسه، جامعه و دانش‌آموزان فراهم می‌کند که دروس دیگر، مثل روان‌شناسی تربیتی، فلسفه آموزش و پرورش و تاریخ آموزش و پرورش تنهایی قادر نیستند. در واقع این درس تعادلی در دانش رفتاری معلم و مربی به وجود می‌آورد که بدون آن، چنین تعادلی دشوار است.

۳- امروزه، کارآموزش و تربیت، بدون تکیه بر یافته‌های علمی مربوط به تاثیر عوامل اجتماعی بر یادگیری، فاقد اثربخشی لازم است. آموزش جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، در جوار سایر دروس علمی، کارگزاران آموزش و پرورش را با یافته‌های جدید، در زمینه اثرات عوامل گوناگون اجتماعی بر یادگیری و پیشرفت تحصیلی آشنا می‌سازد.

۴- مطالعه جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، کارگزاران آموزش و پرورش را، از لحاظ نگرش و رفتار، از قید تنگ نظریها و تعصبات می‌رهاند؛ زیرا با وسعت بخشیدن به چشم انداز حرفه‌ای آنها؛ تجربه‌های آنها را معنا دار ساخته، آنها را نسبت به تفاوت‌های فرهنگی، دینی، اجتماعی، نگرشی و رفتاری در محیط‌های آموزشی، حساس می‌سازد.

۵- کارگزارانی که مسئولیت خطیر سیاست‌گذاریها و تصمیم‌گیریهای تربیتی را بر عهده دارند، به مدد دانش جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، از نیروهای اجتماعی موثر بر آموزش و پرورش و طرق اثرپذیری نظام آموزش و پرورش از آنها، آگاهی پیدا کرده، و در انجام وظایف حساس خود، می‌توانند با اشراف بیشتری عمل کنند.

۶- جامعه‌شناسی آموزش و پرورش به تمام کارگزاران آموزش و پرورش کمک می‌کند که از نقشها و وظایف گوناگون موجود در محیط‌های آموزشی، در ارتباط با هدفهای آموزش و پرورش، تصویر درستی به دست آورده و ضرورت ایجاد هماهنگی بین انتظارات مختلف را درک نمایند.

۷- سرانجام، دانش جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، همراه با روان‌شناسی تربیتی و فلسفه آموزش و پرورش، می‌تواند در تعیین هدفها و خط‌مشی‌های آموزش و پرورش، هدفهای رفتاری و عملی مدرسه و کلاس، مددکار باشد. همان‌طور که روان‌شناس تربیتی به تعیین عملکرد آموزشی فردی می‌پردازد، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش می‌تواند به تعیین هدفهای رفتار گروهی و اجتماعی در برنامه‌های آموزشی کمک کند.

رویکرد های نظری در جامعه شناسی آموزش و پرورش:

مطالعات جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، در سه زمینه‌ی مهم، تمرکز یافته‌اند:

نظام‌های بزرگ آموزش و پرورش، نهادهای آموزشی خاص و تعامل در محیط‌های آموزشی. ذیلاً سه رویکرد نظری مهم جامعه‌شناسی را به اختصار شرح می‌دهیم: رویکردهای کارکردگرایی و تضاد، با دیدی کلان‌نگر به جامعه و روابط اجتماعی می‌نگرند. در صورتی که رویکرد تعاملی با نگاهی خردنگر، روابط مقابل میان افراد و گروه‌های کوچک را مطالعه می‌کند.

۱- دیدگاه کارکردگرایی: این دو رویکرد نظری که از آن به عنوان نظریه‌ی توافق نام برده می‌شود، نظام جامعه‌نهاد‌های آن را، متشکل از اجزای همبسته‌ای می‌داند که دو پیوند با یکدیگر فعالیت کرده هر کدام کارکرد لازم و معینی را برای گردش کار و بقای کل جامعه انجام می‌دهند. الگوی کلی روابط متقابل بین اجزای نظام جامعه، ساختار آن را تشکیل می‌دهد در این ساختار، هر یک از اجزاء، کارکرد یا نقش ویژه‌ای در ارتباط با سایر اجزاء و کل نظام بر عهده دارند، پیوند و هماهنگی میان اجزاء، یگانگی و یکپارچگی نظام را به وجود می‌آورد. علی‌رغم تغییراتی که در اجزاء و نهادهای اجتماعی اتفاق می‌افتد. همواره در آن تعادلی برقرار می‌شود که ثبات و پایداری نظام را تضمین می‌کند و سرانجام توافق در ظام از طریق جامعه‌پذیری و القای ارزش‌های اساسی به اعضا، حاصل می‌گردد.

تحلیل نظام آموزش و پرورش از دیدگاه کارکردگرایی: از این دیدگاه، نظام آموزشی به عنوان بخش لاینفکی از کل نظام جامعه تلقی می‌شود که کارکردهایی نظیر انتقال فرهنگ و جامعه‌پذیری را، برای حفظ نظام اجتماعی جامعه، انجام می‌دهد. جامعه‌شناسانی که به شیوه‌ی کارکردی، آموزش و پرورش را مطالعه می‌کنند غالباً آن را به عنوان نهاد اجتماعی و از لحاظ ساختار و کارکردهای سازمانی، نقش‌ها و فعالیت‌های سازمان‌ها و تحقق اهداف و مقاصد آن مدنظر قرار

می دهند. منتقدان این روش بر آن‌ها که رویکرد کارکردی، آرمان‌ها، ارزش‌ها، علایق و انتظارات گروه‌های مختلف و متضاد جامعه را، در ارتباط با هدف‌ها و برنامه‌های نظام آموزشی نادیده می‌گیرد. انتقاد دیگر، دشواری تحلیل کنش‌های متقابل و پویائیهای موجود در محیط‌های آموزشی - نظیر روابط مقابل میان دانش‌آموزان و معلمان - از این دیدگاه است. افزون بر آن، این رویکرد با محتوای فراگرد آموزش و پرورش کاری ندارد. علی‌رغم این نگرش، افراد در ساختار نظام آموزشی، فقط ایفاگر نقش یا کارکرد به شمار نمی‌روند بلکه نقش و کارکرد خود را می‌آفرینند و تغییر می‌دهند. سرانجام این نظریه به صورت ضمنی فرض می‌کند که تغییر در نظام، تدریجی و آگاهانه بوده، تعادل آن را بر هم نمی‌زند که این امر به وضوح در همه موقعیت‌های اجتماعی صحت ندارد.

۲- دیدگاه ستیز یا تضاد: درحالی که نظریه توافقی بر یگانگی و ثبات تکیه دارد دیدگاه تضادی برماهیت اجبار تاکید می‌ورزد. این نظریه بر آن است وجود گروه‌های ذینفع و رقابت جوهومواره جامعه را در معرض کشمکش قرار می‌دهد صاحب‌نظران این دیدگاه آموزش و پرورش را به منزله‌ی نوعی ابزار در دست نظام سرمایه داری تلقی میکنند

۳- نظریه تعامل گرا: دو نظریه تعامل گرا که در قلمرو آموزش و پرورش سودمند است

یکی نظریه برچسب و دیگری نظریه‌ی مبادله می‌باشد.

طبق نظریه برچسب اگر به کودکی به کرات گفته شود کودن است او این موضوع را به کنوان وجهی از خود انگاری خود می‌پذیرد و براساس آن عمل میکند.

طبق نظریه ی مبادله کنش های متقابل ما متضمن دادوستد است یعنی کنش های متقابل، افراد و گروه ها رابه الزامات و تعهداتی مقید می سازد استفاده از این نظریه ها در آموزش و پرورش باعث تسهیل در فهم پویایی محیط های آموزشی می گردد .

رویکرد های یاد شده وقتی در کنار هم وبه شکل ترکیبی مورد استفاده قرار گیرند می توانند درک وسیع تری هم درمورد ساختارهای نظام تعلیم و تربیت وهم درمورد تعامل گروه ها در محیط های آموزشی مدد می رسانند.

اصول جامعه شناسی آموزش و پرورش

روشهای مطالعه و محتوای دروس جامعه شناسی آموزش و پرورش به عنوان یک رشته دانشگاهی، بسیار متغیر است وبا رویکردهای متفاوتی در دانشگاهها آموزش داده می شود. از این رو، برای جلوگیری از سردرگمی اعمال محدودیتهای برپایه اصول زیر، لازم بنظر میرسد (پریکارد و باکستون، ۱۹۷۳)؛

۱- اولین اصل حاکم بر مطالعه جامعه شناختی آموزش و پرورش ، این است که دانش و معرفت مربوط به روش شناسی عملی به دست می آید. بدین منظور، باید از روشهای عینی تحقیق استفاده شود.

۲- دانش یا مهارتهایی که به دست می آید یا آموزش داده می شود، باید برفراگردهای آموزشی و پرورشی جامعه متمرکز باشد. این رشته، به آموزش و پرورش دروسیعترین معنای آن علاقه مند است؛ یعنی، علاوه بر آموزش و پرورش مدرسه ای، فرهنگ پذیری و جامعه پذیری در موقعیتهای اجتماعی را، به طور کلی، در مرکز توجه خود قرار می دهد.

۳- سومین اصلی که گستره جامعه‌شناسی آموزش و پرورش را مشخص می‌کند، نوعی واحدهای جمعیتی مناسب برای مطالعه است که منظور از آن، افراد و گروه‌های است که در فراگرد آموزش و پرورش به نحوی شرکت یا دخالت داشته، بر آن تاثیر می‌گذارند؛ از جمله، دانش‌آموزان، معلمان، خانواده‌ها، مدیران، اعضای شوراهای مدرسه، مردم محل، صاحب‌نظران و کارگزاران آموزش و پرورش.

۴- چهارمین عامل مشخص‌کننده حیطه مطالعاتی این رشته، ویژگی‌های روابط اجتماعی میان افراد و گروه‌های است که مورد مطالعه قرار می‌گیرند. مثل روابط گروه همالان، کشمکش‌های میان معلمان و مدیران، ادراکات از نقطه و وظایف در محیط آموزشی و... مطالعه این روابط باید در چارچوب نظریه‌ها و با استفاده از روش‌های عینی صورت گیرد.

سؤال‌های فصل:

- اهمیت و ضرورت مطالعات جامعه‌شناختی در حوزه‌ی تعلیم و تربیت را بنویسید.
- تعریف جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی آموزش و پرورش را بنویسید.
- منظور از اینکه فهم درست تر و سنجیده تر رفتار انسان مستلزم استفاده از رویکرد چند رشته‌ای است چیست .
- نقش آموزش و پرورش در جامعه را در گذشته و حال را به اختصار مقایسه کنید.
- اصول جامعه‌شناسی آموزش و پرورش را بنویسید.
- تحلیل نهادی آموزش و پرورش را بنویسید. - هر کدام از دیدگاه‌ها و رویکردهای نظری کارکردگرایی (توافقی)، تضادگرایی (ستیز) و تعامل‌گرایی (برچسب و مبادله) را در جامعه‌شناسی به طور جداگانه توضیح دهید و براساس آن‌ها نقش و جایگاه تعلیم و تربیت را تحلیل کنید.

- در کدام دیدگاه (رویکرد) نظام آموزشی بخش لاینفکی از نظام اجتماعی تلقی می شود؟
- کدام دیدگاه بر ماهیت اجبار و تغییر در جامعه تاکید می ورزد؟
- انتقادهای وارد بر هر کدام از دیدگاه های کارکرد گرایی ، تضاد گرایی و تعامل گرایی را بنویسید. - در کدام دیدگاه ، کنش های متقابل ما متضمن دادوستد است یعنی کنش های متقابل، افراد و گروه ها رابه الزامات و تعهداتی مقید می سازد؟
- نادیده گرفتن آرمان ها، ارزش ها و انتظارات گروه های مختلف و متضاد جامعه، در ارتباط با هدف ها و برنامه های نظام آموزشی، از جمله ی انتقادهای بر کدام رویکرد می باشد؟

فصل دوم : جامعه و آموزش و پرورش

استمرار و بقای هر جامعه مستلزم آن است که مجموع باورها، ارزش ها، رفتارها، گرایشها، دانش ها و مهارت های آن به نسل های جدید منتقل شود. ساخت و کار (mechanism) یا وسیله این انتقال، آموزش پرورش است.

آموزش و پرورش به معنی اعم، مترادف با جامعه پذیری است، یعنی، فراگردی که افراد از طریق آن به یادگیری نقشها، قواعد، روابط و بطور کلی، فرهنگ جامعه خود می پردازند.

و به معنی اخص، فراگردی است که افراد به واسطه آن در وضعیت های اجتماعی سازمان یافته، در معرض آموزش منظم دانشها، مهارتها، رفتارها و گرایش های معین قرار می گیرند.

در هر جامعه، این وضعیتها در قالب نظام آموزش و پرورش و سازمانهای رسمی آن تشکل می یابند.

نظام آموزش و پرورش، پدیده ی عامی است که در تمام جوامع امروز حضور دارد ولی با وجود این که ساختار و طرز کار آن از جامعه ای به جامعه ی دیگر متفاوت است اما دارای ویژگی مشترکی در همه جوامع می باشد.

پیدایی و توسعه ی این نظام ها حاکی از اهمیت و ضرورت انتقال و حفظ میراث فرهنگی، القای الگوهای فکری و ارزش های اجتماعی، توسعه و ترویج دانش ها و فنون در هر جامعه است.

برای درک ضرورت و نحوه ی شکل پذیری و رواج آن لازم است تأملی اجمالی به پیدایی و سیر تحول تعلیم و تربیت از جامعه ی ابتدایی تا جامعه ی پیچیده ی امروز داشته باشیم.

آموزش و پرورش در جامعه ابتدایی: در جامعه ساده ابتدایی، آموزش و پرورش هدف و منظور آگاهانه ای نداشت. هر فرد پس از تولد، به تدریج، طی مراحل مختلف زندگی، متناسب با سن موقعیت اجتماعی خویش سازگاریهای لازم با محیط اجتماعی را فرا گرفته، از طریق یادگیری موازین اجتماعی و الگوهای رفتاری، طی ترتیبی به زندگی بزرگسالی راه می یافت، مثلاً

درا مرگدآوری خوراک ، یافتن جانوران زخمی یا جمع آوری میوه‌ها و ریشه‌های خوردنی گیاهان، نوجوان، با پدرهمراهی کرده راه و رسم کار را یاد می‌گرفت. از این رو، کسب آمادگی برای انجام دادن فعالیت‌های روزمره ی زندگی، هدف آموزشی یا پرورشی آگاهانه‌ای نداشت .

پیدایی آموزش و پرورش رسمی : مراحل مختلف آموزش و پرورش انسان، طی قرن‌ها، از راه مشارکت در زندگی گروهی و اجتماعی انجام می‌گرفت. که در این مدت نسبتاً طولانی، بدون اینکه وسیله یا سازمان رسمی خاصی برای آموزش و پرورش در کار باشد، افراد بالغ و بزرگسال، توجه و کوشش زیادی را صرف آموزش و پرورش نوباوگان و نوجوانان جامعه می‌کردند. هدایت آگاهانه امریادگیری بسیارجلوتر از شکل‌گیری مراکز رسمی آموزشی بوده است به طوری که ارزش هر کارکردی قبل از این که به صورت یک کارکرد رسمی و مورد قبول جامعه تثبیت شود اول باید به طور غیر رسمی تثبیت گردد. میدانیم که منشا اصلی همه نهادهای اجتماعی خانواده است بنابراین سرآغاز آموزش و پرورش را باید در خانواده جستجو کرد. در گذشته خانواده تمام کارکرد های لازم برای بقاء زندگی اجتماعی از جمله تعلیم و تربیت را برعهده داشت. ولی به تدریج با پیچیده تر شدن جامعه نهادهای اجتماعی از جمله نهاد تعلیم و تربیت از خانواده مستقل گردیده و بسیاری از کارکرد های خانواده به این نهاد محول گردید.

پیچیدگی روزافزون زندگی اجتماعی ، موجب تنوع و کثرت تقسیم کار اجتماعی گردید. در این شرایط ، هر مرحله از گردش کاردر جامعه، کسب مهارتهایی کم و بیش متناسب با نوع و کیفیت کار را الزامی می‌ساخت، زیرا که اعضای جامعه قادر نبودند بدون آموختن مهارتهای لازم، کارها و وظایف خود را انجام دهند. انباشت تدریجی دانشها ، مهارتها و فنون کاروندگی اجتماعی، اندیشه حفظ و انتقال این دستاوردها را پدید آورد. بنابراین، از هنگامی که انسان با قصدی آگاهانه ، وسایل آموزش و یادگیری فرزندان خود را فراهم ساخت، آموزش و پرورش رسمی پدید آمد و شکل آن آغاز شد.

تشکل نظام آموزشی: اولین کسانی که به طور رسمی باهدف آگاهانه به امرآموزش و پرورش پرداختند افرادی بودند که از لحاظ دانش و تجربه و مهارت بر سایر اعضای گروه اجتماعی خود برتری داشتند و گروه هم در مواقع بحرانی، برای بقای خود و دفاع از خویش معمولاً به آنان متوسل می شد و زمینه اولیه آموزش و پرورش رسمی به تدریج در پرتو وجود این افراد فراهم شد. (مثلاً از یک مرد جنگی یا شکارچی ماهر انتظار میرفت که نه تنها پسران خود، بلکه پسران خویشاوندان خود را نیز تعلیم بدهند. یا مثلاً از مادرانی که دارای قدرت در فنون خانه و اجتماع کارآمد بودند، انتظار میرفت که مهارت‌های لازم و اختصاصی خانواده را به دختران بیاموزند.) اولین کوشش‌های منظم انتقال این دستاوردها از گروه به نسل جوانتر، به صورت اعتقادات و اعمال دینی شکل پذیرفته. اعتقاد به اینکه نیروهای فوق طبیعی بر تمام پدیده های هستی تسلط دارند به پیدایی آیین های پرستش انجامید. این بخش از میراث اجتماعی تمام شئون زندگی را تحت سلطه خود قرار می داد. و انسان تحت نفوذ این میراث با توسل به دعا و قربانی، به پرستش قوای فوق طبیعی پرداخت تا از این طریق نیروهای زندگی و مرگ، بلاها و بیماریها، قحطی و گرسنگی، و فورخوراکی و جنگ و صلح را تحت سلطه خودش در بیاورد. و از این میراث به دقت محافظت می کردند. به تدریج کسانی پیدا شدند که اختصاصاً حفظ و تحکیم این نوع سنت ها و مناسک را به عهده گرفتند.

در نتیجه آموزش امور و مهارت‌های مورد نیاز گروه اجتماعی، به وسیله این افراد رسمیت پیدا کرد و جامعه یا گروه جوانان مستعد و با استعداد خودشان را از لحاظ آمادگی برای ایفای وظایف مهم اجتماعی، تحت آموزش آنان قرارداد. این اقدام رami توان آغاز تعلیمات حرفه ای به حساب آورد.

تاثیر پیدایی و تکامل خط و نوشتار بر آموزش و پرورش: زندگی گروهی مستلزم همکاری است. در فراگرد تکامل اجتماعی، ضرورت همکاری، انسان را به ایجاد یا یافتن وسایلی برای هماهنگ سازی فعالیت‌های گروهی و اداساخت. که از این راه ابتدا اشکال اولیه زبان گفتاری پدید آمد و با پیشرفت مکانیسم های گفتار و افزایش قدرت ارتباطی زبان، انتقال مفاهیم و معانی میسر

شد. اختراع خط و نوشتار، این جریان را آسان و اثربخش ساختد نتیجه امر آموزش و پرورش را بسیار تحت تاثیر قرار داد و در نهایت به پیدایی مراکز آموزشی انجامید. بقای میراث فرهنگی جامعه و دوام آن نمیتوند صرفا به انتقال شفاهی یا به اصطلاح سینه به سینه وابسته باشد. پس با اختراع خط و نوشتار، سنتها و قوانین اجتماعی بر سنگ، سفال یا پاپیروس نگاشته شد. و این مسئله باعث استمرار حیات فرهنگی شد. تا زمانی که وسیله انتقال دستاوردهای فرهنگی، به زبان گفتاری وابسته بود، دستبرد و دگرگون سازی در محتوای آن هم امکان پذیر بود. با اختراع خط و رواج نوشتار، فرهنگ بشری از این ضعف مصونیت یافت و انسان از راه آثار مکتوب، شرایط حال و آینده را تحت نفوذ در آورد. که این باعث شد کلام مکتوب تا حد تقدس اعتبار پیدا کند. محافظه کاری طبیعی، مردم ابتدایی را وادار کرد که به اعتقادات و سنتهای نیاکان خود پناه برده، از شیوه های کار و زندگی و دستاوردهای نسلهای پیشین پاسداری کنند. با وجود این شرایط پیروی از گذشتگان و پرستش مکتوبات مقدس، به صورت رکن اصلی آموزش و پرورش درآمد. با وجود این، توسعه زبان گفتاری و نوشتاری موجب شد که آموزش و پرورش به نحو دیگری نیز تحت تاثیر قرار گیرد. اتحاد و یگانگی افراد بشر در قالب اجتماعات یا گروههای اجتماعی بزرگ، مستلزم پیدایی روشهای پیشرفته انتقال اندیشه و ثبت و ضبط آن است. با توجه به اینکه نوع و میزان پیشرفت وسایل ارتباطی، در تعیین وسعت و اندازه هر گروه قطعا موثر است، از این رو میتوان نقش زبان را در توسعه و تکامل جامعه بشری، نقشی اساسی دانست.

زبان گفتاری در مقام یک وسیله ارتباطی مهم، شرط لازم گسترش زندگی اجتماعی و عملا نفی کننده محافظه کاری آن بود. این اختراع به جای آنکه فقط به آموزش محتوای مکتوبات سنتی جامعه پافشاری کند، سرانجام آموزش و یادگیری خواندن و نوشتن را ضرورت و اولویت بخشید. و چون تحقق این امر به آسانی میسر نبود جامعه ملزم شد که به این منظور به تاسیس مراکز و تدارک وسایل خاصی مبادرت بورزد. در ابتدا، نیازهای اجتماعی در این زمینه، با تعلیم تنی چند از افراد شایسته برآورده می شد و آنها بعد از فراگرفتن خواندن و نوشتن و کسب تبحر در این

مهارتها، کارهایی را از قبیل ثبت حوادث، تهیه و ارسال پیامها، و نسخه برداری از مدارک و اسناد مهم را برای گروه اجتماعی خودشان انجام میدادند. و همین استفاده محدود از نوشتار باعث شد که گروههای اجتماعی گسترش یافته سازمانهای سیاسی و اقتصادی پیچیده تری در زندگی اجتماعی بوجود آید. و این تحولات، نیاز مبرمی به تعلیم و تربیت افراد بوجود آورد و باعث شد که مراکز آموزشی رسمی توسعه پیدا کند. و بعد از گذشت زمان حیات اجتماعی بشر، تا اندازه ای به ارتباط از طریق نوشتار وابستگی پیدا کرد که هر عضو کارگزار و موثر جامعه، مجبور شد که مهارتها و فنون نوشتن و خواندن را بیاموزند، چون که انجام بعضی از وظایف اجتماعی بدون کسب مهارت در این فنون امکان پذیر نبود. و این باعث شد که کسب مهارتهای خواندن و نوشتن در امر آموزش و پرورش مورد تاکید قرار گرفت و این تاکید چنان تاثیر بزرگی بر مفهوم و کارکرد آموزش و پرورش باقی گذاشت که هم اکنون هم نیز آموزش و پرورش آموزشگاهی در افکار عمومی مردم عادی مترادف با سوادآموزی، یعنی خواندن و نوشتن است.

مفهوم آموزش و پرورش در جامعه جدید: در جامعه جدید نیازهای گوناگون زندگی، انواع نوین آموزش و پرورش را طلب میکنند زیرا با پیچیده تر شدن جامعه، آموزش و پرورش بطور روزافزونی، بصورت ابزار بازسازی فرد و جامعه درمی آید. در نتیجه شهروندانی که خواستار اشتغال به کار و خدمت در جامعه و خواهان برخورداری از مزایای زندگی اجتماعی می باشند، مجبورند سالیان نسبتاً قابل ملاحظه ای از عمر خود را در مراکز آموزش و پرورش رسمی بگذارند. فهم درست آموزش و پرورش رسمی زمانی امکان پذیر است که واقعیت امر تعلیم و تربیت را در وسیع ترین معنای آن، مسئولیت جامعه تلقی کنیم در این صورت باید اذعان کرد در شرایط پیچیده ی جامعه ی امروز علیرغم وجود مدیریه (نظام آموزش و پرورش رسمی)، بسیاری از کارکرد های آموزش و پرورش در موقعیت های گوناگون ضمن انواع تجربه های آموزشی و تربیتی حاصل می گردد.

انواع تجربه های آموزشی و پرورشی در زندگی اجتماعی

- ۱- خانه و خانواده
- ۲- نهادها و فعالیت های دینی
- ۳- همسایگان و اهل محله
- ۴- بازی ها
- ۵- طبیعت
- ۶- کار
- ۷- سفر
- ۸- خیابانها
- ۹- شرایط زندگی شهری
- ۱۰- زیباییها و زشتی های محیط
- ۱۱- عضویت در گروهها
- ۱۲- همیاریها و تصادفات
- ۱۳- تجربه هایی که از اعمال قدرت یا عدم آن ها به ما دست می دهد
- ۱۴- تنبیهات و تشویق ها، خطاها و جرایم
- ۱۶- امیدها، آرزوها و دوستی ها
- ۱۷- مطالعه روزنامه ها، مجلات، کتابها.

دوری طبیعت از شهرهای امروزی و از زندگی بشر بالاترین زیانی است که انسان در زمینه تربیتی تحمل می کند. مدرسه فقط بخشی از تاثیرات تربیتی را بر عهده دارد. آموزش و پرورش فراگرد کسب علم و معرفت، جامعه شناسی آموزش و پرورش را به عنوان یک نهاد اجتماعی مورد مطالعه قرار می دهد ساخت و کار رسمی به مفهوم یک فراگرد اجتماعی، از زمانی شکل گرفت که موجودات با یکدیگر به روابط و کنش های متقابل اجتماعی یا فعالیت و زندگی گروهی پرداختند.

سؤال های فصل:

- نقش آموزش و پرورش را در گذشته و امروز جوامع مقایسه کنید.
- رابطه آموزش و پرورش را با شغل در گذشته و امروز جوامع مقایسه کنید.
- تاثیر پیدایی و تکامل خط و نوشتار بر آموزش و پرورش
- انواع تجربه های آموزشی را نام ببرید.
- نقش نهادها را در تربیت افراد توضیح دهید.
- نقش عواملی مثل طبیعت، حوادث، بازی و... را در تربیت افراد توضیح دهید.
- نقش بازی را در تربیت افراد توضیح دهید.

(فصل سوم) نهاد اجتماعی

نهاد اجتماعی: مجموعه‌ی نظام یافته از روابط اجتماعی است که متضمن ارزش‌ها و رویه‌های عمومی است و نیازهای خاصی از جامعه را تأمین می‌کند.

نهاد اجتماعی: ساختارها یا شیوه‌هایی می‌باشد که وظایف اساسی مانند رفع نیازهای اجتماعی، بقا، ضروریات حیاتی، نظم اجتماعی و معنا و هدف زندگی را برعهده دارند و آنها را عملی می‌کند. کارکردهای اولیه یک نهاد در جامعه:

- تولید نسل و تعیین خویشاوندی
- تربیت اعضای جدید و انتقال فرهنگ جامعه از نسلی به نسل دیگر
- تولید و توزیع کالاها و خدمات
- تدارک برای استفاده از قدرت برای استقرار و حفظ نظم اجتماعی
- رابطه انسان با ماورای طبیعت نهادهایی مانند خانواده،

آموزش و پرورش، اقتصاد، حکومت و دین این وظایف را برعهده دارند. اصطلاح نهاد به هر نوع اعتقاد، ارزش، مفهوم، سازمان یا بطور کلی هر پدیده‌ای که طی شرایط و دوران تاریخی با هدف مشخص اطلاق می‌شود. مثلاً در هر جامعه، نهاد خانواده با مجموعه وظایف و رفتارهای خاص پدید می‌آید. مانند خانواده تک‌همسری که در اعضای آن شامل پدربزرگ و مادربزرگ، عموها و دایی‌ها می‌باشد. یک نهاد ممکن است بدون طرح و نقشه عمدی و به مرور به خاطر پاسخگویی به نیاز اجتماعی بوجود آمده باشد. مثل خانواده که برای پاسخگویی به نیاز انسانها بوجود آمده است ولی نظام تأمین اجتماعی برای تأمین افراد جامعه یک شیوه رسمی دارد.

مفهوم کلی نهاد پیچیده است و کاربرد این اصطلاح از تعریف علمی آن است که می تواند درست باشد. بنابراین به دو صورت به توصیف یک نهاد اجتماعی باید پردازیم

۱- از نظر مفهوم و ساختار نهاد

۲- ویژگی های اساسی نهاد

مفهوم و ساختار نهاد مفهوم نهاد: فکر، تصور، اعتقاد یا نیازی که یک نهاد آن را برای به شکل یک عمل بوجود می آورد. ساختار آن هم شامل:

۱- سازمان و تشکیلات، وسایل و ابزاریکه مورد استفاده نهاد قرار می گیرد.

۲- رسوم، قواعد، هنجارها و روشهایی که در ایفای وظایف و کارکردهای نهاد رعایت می شوند.

۳- کارگزار (افرادی) که در خدمت نهاد بوده وظایف و کارکردهای آن را انجام می دهند و به انتظارات نهاد عمل کنند مثلاً در نظام آموزش و پرورش شخصیت و رفتار معلمان در درجه اول از لحاظ نقش یک معلم یعنی برآوردن انتظارات نظام آموزشی و رعایت موازین مورد توجه است.

مثلاً مفهوم و ساختار آموزش و پرورش:

۱- آموزش و پرورش در قالب نظام آموزشی و سازمان به موجب نیاز دانی نسلهای بشر به آن پدید آمده دارای تسهیلات و تجهیزات و ابزارهای خاص مانند مواد و وسایل آموزشی، روشهای آموزشی و برنامه ها و غیره می باشد.

۲- آموزش و پرورش مقررات و هنجارهای معینی دارد مثل موازین اخلاقی، و در مجموع انگاره های رفتاری افرادی که در این نهاد کار می کنند.

۳- آموزش و پرورش واجد افراد تعلیم یافته و حرفه ای است مانند معلم، مربی، مدیر و...

تعریف نهاد اجتماعی: براساس این گفته ها می توانیم نتیجه بگیریم که نهاد اجتماعی عبارتست از نظام سازمان یافته ای از روابط اجتماعی که متضمن ارزشها و رویه های عمومی معینی است و نیازهای اساسی خاصی از جامعه را برآورده می سازد. مثلاً خانواده به عنوان نهاد اجتماعی که ارزشهای آنرا اعتقادات و هدف مشترک افراد جامعه (مانند عشق، زندگی مشترک، فرزند و رویه های عمومی آنرا شیوه های رفتار اجتماعی که پذیرفته شده و افراد در جامعه از آن تبعیت می کنند (مراسم نامزدی، عقد، ازدواج...) و نظام روابط آن را پایگاههای اجتماعی که به وسیله و از طریق آنها رفتارها عملی می شوند (زن، شوهر، پدر، مادر، فرزند و...) تشکیل می دهند.

ویژگی های نهادهای اجتماعی:

۱- کارکردها: یعنی آنچه انجام می دهیم رابطه ای با آنچه مقرر است انجام دهیم دارد. کارکرد آشکار: آشکار، قابل تشخیص و واضح اند و یک نهاد برای تحقق بخشیدن به آن کارکرد بوجود آمده است. کارکرد نهان: غیر عمدی و غیر قابل تشخیص اند و فرعی می باشند.

رابطه: یک کارکرد نهان ممکن است هدف های کارکرد آشکار یک نهاد را تقویت یا تضعیف کند و یا ربطی هم به آن نداشته باشد. مثلاً کارکرد رسمی و آشکار نهاد آموزش و پرورش در جامعه آن است که افراد جامعه را از کسب دانش و مهارت و تخصص برخوردار کند.

و کارکردهای نهانی مانند: دورنگهداشتن جوانان از بازار کار، تضعیف قدرت و تسلط والدین بر فرزندان، ایجاد یکپارچگی و وحدت ملی و غیره می تواند در تحقق کارکرد آشکار آموزش و پرورش موثر و مفید باشد.

۲- روابط متقابل با سایر نهادها: برای فهمیدن یک نهاد باید روابط آن را با سایر اجزای جامعه بدانیم. مثلاً دین، حکومت، اقتصاد، آموزش و پرورش و خانواده همواره با همدیگر کنش و واکنش متقابل دارند. و این تأثیرات متقابل بین نهادها باعث می شود که نهادها نتوانند در راه رسیدن به هدفشان رفتار اعضای خود را کاملاً تحت نفوذ قرار دهند.

مثلاً در یک نظام آموزشی ممکن است برنامه های آموزشی مطلوبی در مدارس ارائه شود ولی اثرپذیری دانش آموزان این برنامه به عوامل خارج از کنترل نهاد آموزش و پرورش بستگی دارد. مانند فقر فرهنگی. راه حل: مستلزم هماهنگی میان کارکردهای گوناگون نهادهای اجتماعی است تا جامعه بتواند به هدف مورد نظر خودش دست پیدا کند. که این موضوع باعث اتحاد و یگانگی میان نهادهای و کنترل اعضای نهادها می شود. مثلاً حکومت یک کشور از طریق آموزش و پرورش رسمی می تواند به یک همنوایی اجتماعی و وحدت ملی یا سیاسی دست پیدا کند.

۳- منزلت اجتماعی: اعضای یک نهاد دارای منزلت و پایگاه اجتماعی خاصی هستند یعنی مردم نسبت به این منزلت ها دارای یک باور و پیش فرض هستند مثلاً یک تحصیل کرده و فارغ التحصیل دانشگاه شیراز و تهران از لحاظ دانش و مهارت تفاوتی با هم نداشته باشند ولی وجهه علمی دانشگاه تهران بالاتر و مطلوبیت بیشتری در جامعه دارد. در واقع منزلت نهاد است که آن را به اعضای وابسته بدان هم تعمیم می دهد.

۴- مقاومت در برابر تغییر: نهادها محافظه کار هستند و در مقابل تغییر مقاومت می کنند. ولی به دلایلی مجبور به تغییر می شوند: ۱- توسط افرادی که نهاد نقشی برعهده دارند که با مشکلاتی مواجه می شوند و دگرگونی در نهادها وقتی میسر است که برای آن آمادگی داشته باشند. ۲- توسط اعضای جدیدی که در نهاد وارد می شوند که باعث می شود کارگزاران نهاد متقاعد شوند که تغییر ضرورت دارد و هدفها و جهان بینی کلی و ساختار نهاد را تغییر دهند. ۳- تغییر از بیرون از نهاد سرچشمه می گیرد.

زمانی که جامعه با نهاد معینی رابطه نزدیک داشته باشد اولویت بعضی از کارکردها نهاد را دچار تغییر می کند. مانند نظام آموزش و پرورش که بدلیل پرورش نیروی انسانی ماهر و متخصص دچار تغییراتی اساسی می شود. نهاد و موسسه : گاهی مترادف با هم هستند. ولی اکثراً براین باورند که تفاوت آنها در وسعت و اندازه اشان می باشد ولی در واقع موسسه به گروه سازمان یافته افراد اشاره می کند در صورتی که نهاد بر نظام (سیستم) رفتار گفته می شود. مثلاً حکومت یک کشور به معنی کلی یک نهاد است ولی فرمانداری فلان شهرستان یک موسسه محسوب می شود.

تحلیل نهادی : مفهوم نهاد از نظر معنایی به ۴ سطح تقسیم می شود :

۱- نظام فرهنگی : نهاد به عنوان راه حل فرهنگی مسائل جامعه . نهاد بر مجموعه فعالیتهای فرهنگی پایدار که جامعه در طول تاریخ برای تضمین بقا خود بدست آورده دلالت می کند. مثلاً نظام آموزش و پرورش به شکل سازمان یافته در این سطح قرار دارد.

۲- اصول هنجاری : نهاد به منزله راه حل های مسائل درون نظام های فرهنگی. مثلاً در یک نظام آموزش و پرورش ، آموزش عمومی ، آزمونهای عینی ، روشهای علمی تحقیق در واقع یک نهاد به شمار می روند.

۳- نهادی کردن : کوشش های که از جانب گروهها و سازمانها برای دستیابی به روشهای حل مسائل به عمل می آید. مثلاً در نظام آموزش و پرورش تغذیه رایگان دانش آموزان ، خدمات مشاوره از جمله راه حل ها و اقداماتی است که فراگردی نهادی شدن را طی می کنند ولی هنوز به طور کامل تایید و مقبولیت اجتماعی پیدا نکرده اند.

۴- نهادها در نظم اجتماعی : در جوامع ، نهادها دارای سلسله مراتب هستند. بعضی نهادها از تسلط و پایگاه بالاتر و بعضی دیگر از نفوذ و منزلت پایین تر برخوردارند. در نتیجه آنهایی که با نهادهای پراهمیت ارتباط دارند به ثروت ، اعتبار و قدرت اجتماعی بیشتری دسترسی دارند و دارای نقش

موثری در حفظ و پایداری جامعه ایفا می کنند. آموزش و پرورش علی رغم اهمیت آشکار آن از اهمیت کمتری برخوردار است.

تحلیل نهادی آموزش و پرورش:

۱- در جامعه آموزش و پرورش را نهادی کرده و سازمان می دهد تا نسلهای جدید را پرورش داده ، و دوام اجتماعی و فرهنگی خود را تضمین کند. و افراد را به عضوی فعال تبدیل کند. برای پرورش افراد جامعه از نهاد های آموزش و پرورش ، خانواده و دین استفاده می شود.

۲- به طور کلی ، نهاد آموزش و پرورش به نظام آموزشی جامعه اشاره می کند. که مرکب از آموزشگاهها و دانشگاهها ، برنامه ها و فعالیتهای آموزشی، خط مشی ها، تجهیزات و تسهیلات، دانش آموزان و ... می باشد که باتوجه به نیاز و تقاضاهای جامعه برنامه ها و اهداف آموزشی و میزان آموزشی که به کودکان و جوانان داده می شود تعیین می شوند.

۳- در تعیین اهداف برنامه های آموزشی باید ویژگی های فرهنگی، سطح توسعه صنعتی، وسعت شهرنشینی ، نظام سیاسی و خصایص دیگر جامعه را در نظر گرفت. و با فعال شدن سازمانهای آموزشی خط مشی ها شکل می گیرند .

۴- اهداف ، خط مشی ها... انعطاف پذیرند و بر اثر شرایط جدید و نوآوری ها دستخوش تغییر می شوند و امکانات لازم برای حل مسائل و مشکلات جدید فراهم می کنند.

- نهاد اجتماعی را تعریف کنید.
- ویژگی های نهاد های اجتماعی را نام ببرید.
- کدامیک از نهادها منشأ اصلی همه ی نهادهای اجتماعی است؟
- کارکردهای نهادها و رابطه آن هارا بایک دیگر بنویسید.
- کدام نهادعامل مقتدر تربیتی به شمارمی رود که فروپاشی آن فقدان بسیاری از تجربه های تربیتی را بدنبال دارد؟

(فصل چهارم) کارکردهای آموزش و پرورش

میزان توفیق در زمینه ی ارزش ها در نظام های آموزشی (نظام های نامتمرکز و متمرکز) متفاوت است. همچنین برای تعیین الویت آن ها در کشورهای پیشرفته و غیر پیشرفته متفاوت می باشد. با وجود این تمامی نظام های آموزش و پرورش مکمل یکدیگرند و اهمیت والویت آن ها با توجه به اهداف و شرایط اجتماعی از جامعه ای به جامعه ای متفاوت می باشد. کارکردهای آموزش و پرورش عبارتند از: جامعه پذیری - انتقال فرهنگ - گزینش و تخصیص - پرورش رشد شخصی - یگانگی اجتماعی - نظارت اجتماعی - نوآوری و تغییر - پرورش سیاسی - سرمایه گذاری.

۱) انتقال فرهنگ : آنچه جامعه ای می آفریند و به انسان ها وامی گذارد فرهنگ نام دارد. فرهنگ ذاتی نیست و باید به نسل جدید آموخته شود. در جوامع ساده از طریق مشاهده و تقلید و یادگیری ضمن کارورزی انجام می شد. جامعه شناسان کارکرد گرا معتقد بودند که وظیفه ی مدرسه است که کودکان و نوجوانان را برای زندگی در جامعه آماده کند. نظریه ی جامعه شناسان تضادگرا این است که انتقال فرهنگ برآورنده ی نیازهای جامعه و نظام حاکم می باشد نه ارضا کننده ی نیاز افراد. طبق نگرش سیستمی آنچه در مدرسه اتفاق می افتد بازتاب نیروهای درونی و بیرونی است. به طور کلی انتقال فرهنگ پاسداری از صفت ها و ارزش هاست.

۲) جامعه پذیری : انتقال ارزش ها دهنجارها به منظور اجتماعی کردن نسل های جدید را جامعه پذیری می گویند. انسان به صورت ارگانیک به دنیا می آید و از طریق تعلیم و تربیت به شخص تبدیل می شود.

۳) گزینش و تخصیص : تربیت حرفه ای و تخصصی افراد جامعه و آماده کردن آنان برای جذب در نیروی کار. نهاد آموزش و پرورش به دلیل پیچیده بودن و تخصصی شدن کارها برای آموزش دادن افراد به وجود آمده و همچنین باعث تحریک اجتماعی می شود. درآمد، منزلت،

قدرت بر حسب تفکیک مراحل آموزشی متمایز شده و افراد را به مسیرهای اجتماعی هدایت می کند.

۴) نظارت اجتماعی: آموزش و پرورش با القای ارزش های وفاداری به نهادهای جامعه باعث کنترل اجتماعی می شود. افراد از طریق جذب ارزش های جامعه به کنترل خود می پردازند و حامی نظم اجتماعی می شوند. مدرسه به عنوان نهادی برای نگهداری و محافظت کودکان و دور نگه داشتن آن ها از مشکل آفرینی و دردسرهاست. آموزش و پرورش باعث ترویج ارزش های مشترک می شود. به خصوص در جوامعی که اقوام مختلف دارند، کار سازتر است.

۵) یگانگی اجتماعی: آموزش و پرورش از طریق توسعه فرهنگ و هویت مشترک، جامعه ی نا متجانس را به جامعه ای متجانس تبدیل می کند همچنین با آموزش زبان رسمی به یکپارچگی کشور کمک می کند. در کشورهایی که مهاجر پذیر بوده اند، آموزش و پرورش مسئولیت های سنگینی را بر عهده دارد.

۶) نوآوری و تغییر: آموزش و پرورش می تواند منشأ تغییرات اجتماعی باشد. جامعه ی پیشرفته گرایش به تغییر دارد و از مؤسسات آموزشی، آگاهانه کمک می گیرد. کارکرد دیگر آموزش و پرورش اشاعه ی علمی می باشد. گسترش آموزش و پرورش و اهمیت یافتن دانش فنی تخصصی باعث پیدایی نخبگان می شود. آموزش و پرورش باید بتواند تعادلی بین ثبات و تغییرات ایجاد کند یعنی ضمن بازآفرینی فرهنگی موجبات تغییرات متناسب با شرایط و نیازهای جامعه را به وجود آورد.

۷) پرورش ورشد شخصی: آموزش و پرورش رسمی نگرش ها، ارزشها، انطباق ذهنی و رفتار و سلوک و مهارت هایی را در فرد ایجاد می کند که شاید در زمینه های دیگر اجتماعی غیر از مدرسه انجام آن ها میسر نباشد. مدرسه جایگاه گذشت از دنیای شخصی به غیر شخصی می باشد. و فرد عاداتی مثل وقت شناسی و نظم و ترتیب را یاد می گیرد.

۸) پرورش سیاسی: فراگرد القای فرهنگ سیاسی این می باشد که افراد جامعه نگرش ها و احساسات مربوط به نظام سیاسی خود را کسب می کنند و سه عنصر آن: شناخت، احساس و حس شایستگی سیاسی می باشد. تربیت سیاسی ازدوران طفولیت آغاز می شود. برخورداری از تحصیلات رسمی بالاترین تأثیر را در نگرش های سیاسی افراد دارد. آموزش و پرورش به صورت آشکار و نهان متضمن اهداف پرورش سیاسی است.

۹) کارکرد سرمایه گذاری: آموزش و پرورش باعث نوسازی جامعه می شود. آموزش و پرورش کلیدی است که در راه بسوی نوسازی جامعه می گشاید در نیم قرن اخیر رویکرد سرمایه ی انسانی یا سرمایه گذاری انسانی آموزش و پرورش را نوعی سرمایه گذاری از سوی جامعه و فرد تلقی می شود. برای سرمایه گذاری به شکل نیروی کار با مهارت و شایستگی فنی و قدرت تولید بالایی می باشد که باعث رشد و توسعه ی اقتصادی- صنعتی می شود و برای افراد به صورت درآمد، شغل و پایگاه اجتماعی مطلوب ترمی باشد. در تحلیل کارکرد اقتصادی، آموزش و پرورش بعنوان یک صنعت ملاحظه می شود. در تحلیل کارکرد اقتصادی آموزش و پرورش، معمولاً آنرا بصورت صنعت در نظر گرفته اند که از منابع اقتصادی استفاده و بازده معینی دارد. اما بعلاوه محدودیت در منابع باید در امر سرمایه گذاری برای آموزش و پرورش ارزشهای بازدهی و هزینه های مصرف شده را تشخیص و اندازه گیری کرد.

آثار سرمایه گذاری اقتصاد به آموزش و پرورش:

۱- اثرات افزایش امکانات مثل افزایش مهارت های نیروی کار.

۲- اثراتی که موجب کاهش هزینه ها و در نتیجه تسهیل دستیابی به منابع می شوند مثل ایجاد کاهش جرایم - اثراتی که مستقیماً امکانات بهزیستی را افزایش می دهند مثل ایجاد وجدان و شعور اجتماعی.

- کارکرد های آموزش و پرورش را نام ببرید.
- هر کدام از کارکرد های آموزش و پرورش را به طور جداگانه توضیح دهید.
- کدام کارکرد کودک را از ارگانیزم زیستی به شخص تبدیل می کند؟
- آموزش و پرورش کلیدی است که در را به سوی نوسازی جامعه می گشاید این جمله بیانگر کدامیک از کارکردهای آموزش و پرورش است؟
- تبدیل یک جامعه ی نامتجانس به متجانس از طریق کدام کارکرد میسر است؟
- " آموزش و پرورش رسمی نگرش ها ، ارزش ها ، انطباق ذهنی و رفتار و سلوک و مهارتهایی را در فرد ایجاد می کند که شاید در زمینه های دیگر اجتماعی غیراز مدرسه انجام آن ها میسر نباشد" بیانگر کدام کارکرد آموزش و پرورش می باشد؟
- کدامیک از کارکردهای آموزش و پرورش باتولد آغاز می شود و در واقع هیچگاه تعطیل بردار نیست و طی زندگی فرد از جمله کار و فعالیت تکمیل می گردد؟
- رشد توانایی های فردی زمانی برای جامعه کارآمد خواهد بود که اعضای جامعه به آن (جامعه) احساس تعلق کنند و این در نتیجه ی کدام کارکرد آموزش و پرورش میسر است؟
- عوامل مؤثر و کارکرد آموزش و پرورش را در رابطه بانسجام اجتماعی توضیح دهید.
- کارکرد نظارت اجتماعی را توضیح دهید و رابطه ی آن را با جامعه پذیری تحلیل کنید. -
رابطه ی کارکرد سرمایه گذاری را با توسعه توضیح دهید.

فصل پنجم (جامعه پذیری)

یکی از کارکردهای عمومی جامعه پذیری آموزش و پرورش اجتماعی کردن افراد جامعه است. در هر جامعه ای چه کوچک و چه بزرگ نوعی آموزش و پرورش وجود دارد که ساختار و محتوای آن از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است. آموزش و پرورش رسمی به شکل امروزی برای پاسخگویی به نیازها و مشکلات و مسائل روز افزون فرهنگ جامعه شهری-صنعتی به وجود آمده است. با انقلاب صنعتی و پیچیده شدن فرهنگ و زندگی اجتماعی تغییرات زیادی در جامع بشری به وجود آمد که مهمترین پیامد این تغییرات در ارتباط با آموزش و پرورش، جدایی فعالیت اقتصادی از زندگی خانواده است. با گسترش فزاینده دانش و مهارت های متنوع تر خانواده بر خلاف گذشته به تنهایی نمی تواند از عهده وظیفه دشوار پرورش اجتماعی افراد جامعه برآید؛ به این ترتیب آموزش و پرورش رسمی مدرسه ای به عنوان یک نهاد اجتماعی مستقل پدید آمد تا کارکرد پرورش اجتماعی را برعهده گیرد. مدارس از لحاظ انتقال دانش و مهارت های فنی به کارگزاران نخستین جامعه پذیری مبدل شده اند. مدارس به پرورش اخلاقی کودکان نیز توجه خاص دارند؛ منظور از پرورش اخلاقی، انتقال ارزشها، هنجارها و نگرشهای اجتماعی مناسب است.

تعریف جامعه پذیری جامعه پذیری به معنای همسازی و همنوایی فرد با ارزش ها، هنجارها و نگرش های گروهی و اجتماعی است. به عبارت دیگر اجتماعی شدن فراگردی است که به واسطه آن هر فرد، دانش ها و مهارت های اجتماعی لازم برای مشارکت موثر و فعال در زندگی گروهی و اجتماعی را کسب می کند. فراگرد اجتماعی شدن امری مستمر و به اعتباری مادام العمر است. از ابتدای زندگی شروع می شود و تا آخر عمر ادامه دارد.

از دیدگاه فرد، اجتماعی شدن فراگردی است که طی آن فرد به کسب هویت نایل می شود و با پذیرفتن ارزشها، هنجارها و تحت شرایط مطلوب قادر به شکوفایی استعداد های بالقوه خود می

شود. بنابراین اجتماعی شدن امری اجتناب ناپذیر در امر خود آگاهی و تشکیل هویت است اجتماعی شدن شامل دو فراگرد مکمل است:

۱- انتقال میراث اجتماعی و فرهنگی

۲- رشد شخصیت هدفهای جامعه پذیری هر جامعه ای با توجه به شرایط و مقتضیات خود افراد را پرورش می دهد ولی علی رغم تفاوتهای محیطی و فرهنگی، جامعه پذیری دارای هدفها و مقاصد مشترکی است از جمله:

۱. آموزش قواعد و نظامات اساسی، از آداب و عادات و رفتار روزمره گرفته تا روشهای علمی.
۲. به فرد امید و آرزومی دهد. (جامعه به تدریج به هر یک از اعضای خود آرزوهایی درخور پایگاههایی که با توجه به جنس، سن، یا منشأ خانوادگی اشغال خواهند کرد القا می کند).
۳. جامعه پذیری از طریق دستیابی به خواسته ها و آرزوها و امیدها و ممانعت از دستیابی به آنها هویت فرد را شکل می دهد.
۴. فراگرد جامعه پذیری، نقشهای اجتماعی و انتظارات و گرایش های مربوط به آن نقشها را به فرد می آموزد. (نقشهای اجتماعی، آما، هویتها و قواعد و نظامات رفتاری، روابط متقابل تنگاتنگی با یکدیگر دارند).
۵. هدف دیگر فراگرد جامعه پذیری؛ آموختن مهارتها است. (فقط با اکتساب و یادگیری مهارتهاست که افراد می توانند، در جامعه موثر واقع شوند. (مهمترین وظیفه اجتماعی کردن، یادگیری مهارتهای زندگی از راه آموزش و پرورش رسمی است).

فرهنگ، جامعه پذیری و شخصیت جامعه پذیری از آن جهت اهمیت دارد که طی آن شخصیت فرد تکوین یافته، فرهنگ جامعه با ویژگی های خاص خود بر آن موثر واقع می شود.

افراد هر جامعه ای از راه ۱- یادگیری ۲- جذب ۳- درونی کردن نظام ارزشهای جامعه، فرهنگ پذیر می شوند. فرهنگ پذیری جریانی است که فرد را عمیقاً و از جهات فراوان با فرهنگ جامعه همانند می کند؛ در جامعه های امروز، بخش مهمی از وضعیتهای یادگیری و انتقال فرهنگ در سازمان ویژه ای به نام مدرسه متمرکز شده است.

شخصیت عبارت است از: تمامیت رفتار فرد که با نظام گرایشی معینی که دارد، در کنش و واکنش متقابل با وضعیتهای متغیر است. نظام گرایشی معین: رفتار شخص نسبتاً پایدار است. کنش و واکنش متقابل با وضعیتها: یعنی رفتار فرد، حاصل مشترک گرایشهای رفتاری او و موقعیتهایی است که شخص با آنها مواجه می شود.

شخصیت فرد خود به خود رشد پیدا نمی کند، بلکه این امر مستلزم:

- کنشهای متقابل

- ورزیدگی در کاربرد زبان

- درجاتی از تجربه های عاطفی (نیاز به مهر و محبت) است.

این سه عنصر پرورش اجتماعی، لازم و ملزوم یکدیگرند و در موقعیتهای زندگی، از هم قابل تفکیک نیستند. زبان و یادگیری آن ضرورتی برای جامعه پذیری است؛ هر کس فرهنگ جامعه خود را از طریق رسانه زبان و سایر ارتباطات نمادین، جذب و درونی می کند. تفاوتهای ناشی از گوناگونی سه عنصر بالا موجب می شوند که افراد جامعه از لحاظ شخصیتی متمایز شوند.

عوامل تکوین و رشد شخصیت

- ۱. وراثت
- ۲. محیط طبیعی
- ۳. فرهنگ
- ۴. تجربه گروهی
- تجربه بی همتای شخصی

وراثت: به منزله مواد خام شخصیت است. وراثت زیستی یک گروه چندان سریع تغییر نمی کند که بتواند تغییر در رفتار گروهی را توضیح دهد. وراثت شبکه ای از نیازها، قابلیت‌ها و محدودیت‌ها را فراهم می سازد که کنش‌های متقابل آن با عوامل دیگر، موجب تشکل شخصیت انسان می شود. محیط طبیعی: عامل نافذ و موثر است ولی به ندرت عامل مسلط و کنترل کننده به شمار می رود، زیرا امروزه اهمیت محیط طبیعی در زندگی اجتماعی، تحت الشعاع فرهنگ، کاهش یافته است.

فرهنگ و شخصیت: بعضی از تجربه های فرهنگی بین همه افراد انسانی مشترک است. از تجربه های اجتماعی مشترک بین همه اعضای یک جامعه معین، یک صورت بندی ویژه شخصیتی پدید می آید که شاخص و معرف شخصیت بیشتر اعضای آن جامعه است و اصطلاحاً شخصیت نمایی یا شخصیت اساسی گفته می شود. این مفاهیم به ویژگی های فرهنگی مشترکی که همه اعضای یک جامعه در آنها سهیم اند، اشاره می کنند.

تجربه گروهی: هر فرد از طریق فراگرد اجتماعی شدن، هنجارهای گروه‌های خود را می آموزد تا آنجا که یک (خود) مشخص که او را بی همتا می سازد، پدید می آید و می توان گفت که تشکیل تصور خود، مهم ترین فراگرد در رشد شخصیت به شمار می رود. تجربه بی همتای شخصی: کودکانی که در یک خانواده پرورش می یابند حتی اگر تجربه های یکسانی هم داشته

باشند با یکدیگر متفاوت اند این به آن علت است که آنان تجربه های یکسان نداشته اند ، بلکه در معرض تجربه های اجتماعی از برخی جهات مشابه و از برخی جهات نا مشابه قرار گرفته اند. تجربه های هر کس بی همتاست. بدین معنی که هیچ کس دیگر به طور کامل نظیر آن تجربه را ندارد. پس چون هیچ دو نفری را نمی توان یافت که تجربه های یکسانی داشته باشند، باید نتیجه گرفت که هیچ دو نفری را نمی توان پیدا کرد که دارای شخصیت‌های یکسانی باشند.

نظریه های پیدایی و رشد "خود اجتماعی": فرد از طریق فرایند جامعه پذیری به یک مفهوم خود یا خود دست می یابد ، یعنی ، حس آگاهانه اینکه چیست و چه کسی است ؟ خود در سراسر زندگی فرد رشد و تکامل پیدا می کند و به نوبه خود ، جامعه پذیری او را تحت تاثیر قرار می دهد.

خودآینه ای : شخص چگونه به تصویری از خود دست می یابد ؟ او مفهوم خود را طی فرایند تدریجی پیچیده که سراسر زندگی ادامه می یابد، بدست می آورد . این مفهوم تصویری است که شخص فقط با یاری دیگران حاصل می کند. حتی وقوف به اینکه چه کسی چاق یا لاغر ، بلند یا کوتاه و ... ناشی از یک داوری مقایسه ای است و وابسته به اینکه انسان فرصت پیدا کند خود را با دیگران مقایسه کرده و به خود از نگاه دیگران بنگرد.

خود آینه ای ؛ فرایند آگاهی به ماهیت خود از طریق انعکاس رفتارهای دیگران: ۳ عامل موثر در فرایند آگاهی به خود از نظر کولی : (Cooley) ۱- تصور شخص از جلوه ای که او نزد دیگران دارد. ۲- تصور شخص از قضاوی که دیگران درباره جلوه او می کنند. ۳- عاطفه خصوصی خوش یا ناخوش شخص نسبت به آن جلوه (مثلاً حقارت یا نخوت). درست به همان اندازه که آینه تصویری از خود جسمانی نشان می دهد . ادراک انعکاسهای رفتار دیگران ، تصویری از خود اجتماعی را عیان می سازد، مثلاً درمی یابیم که از برخی جهات آدم با استعداد و از جهات دیگر کم استعداد تفاوت میان طرز کارآینه در دوران کودکی و بزرگسالی : کودک عمیقاً

تحت تاثیر واکنش هر فردی که با او تماس نزدیک دارد قرار می گیرد درحالی که فرد بالغ در ارزیابی اهمیت واکنشی که از افراد مختلف می بیند، بسیار دقیق است. مثلاً کودک استعداد نقاشی خود را بر مبنای اظهار نظر والدین داوری می کند ولی یک فرد بالغ، به احتمال زیاد توجه خاصی به اظهار نظر افراد خبره و متخصص دارد و واکنش های افراد عادی را در نظر نمی گیرد. • دیگری به طور اعم (دگرعام): در لحظه تولد، کودک فاقد خود یا شخصیت بوده و بر اثر کنشهای اجتماعی یا قرار گرفتن در فرایندهای فعالیت ها و تجربه های اجتماعی به آن دست می یابد. آنچه موجب خود سازمان یافته ای برای فرد است، تشکل و نظام یافتن نگرشها و داوریهای مشترک گروهی است. هر فرد از آن جهت دارای شخصیت است که به گروه یا جامعه ای تعلق دارد، از ویژگی های آن تاثیر می پذیرد و در رفتار و سلوک خود منعکس کننده مسئولیتها و وظایفی است که به تبعیت او از نهادهای جامعه دلالت دارند. در ارتباطات خود، از زبان مادری که در تکوین خود و شخصیت او نقش عمده ای دارد، به عنوان یک رسانه بهره می گیرد و با پذیرفتن نقش های مختلفی که دیگران نیز برعهده دارند به نگرشها و ادراکات سایر اعضای جامعه یا گروه اجتماعی دست می یابد. مفهوم دیگری به طور اعم؛ معرف مجموعه ی وجهه نظرهای مشترک گروه و به طور کلی نگرش گروه اجتماعی است.

دیگری به طور عام برای همه افراد یکسان نیست. گرچه شباهت هایی در بین افرادی که در جامعه معینی پرورش می یابند، مشاهده می شود، ولی هر فرد نگرش های متفاوتی نسبت به جنبه های مختلف زندگی دارد. نباید تصور کرد که فرد بازیچه ای است که همیشه از دیگری به طور اعم تبعیت می کند و خود نقشی در فرایند شکل گیری شخصیت خود ندارد.

شخصیت از دو جنبه فاعلی و مفعولی مدد می گیرد :

۱- من فاعلی , خلاق , متخیل و مبتکر است

۲- من مفعولی , تحت تاثیر دیگران قرار دارد و در واکنش دیگران شکل می گیرد. زیگموند فروید : جامعه پذیری, مبارزه ایی بین فرد و جامعه است. فرد مدام در حال گرایش به دورافکندن قید و بندهایی اجتماعی وقواعد و مقررات جامعه است. هر فرد به طور عقلائی , ممکن است بپذیرد که با همنوایی با قواعد جامعه بیشتر بهره مند و موفق می شود. زیرا همان قواعدی که او را از تجاوز به دیگران منع می کند درعین حال او را از مقاصد خشونت آمیز دیگران مصون نگه می دارد. ولی باین وجود درهرجامعه ای ,همیشه احساس تجاوزعلیه مقررات و .. در افراد مشاهده می شود. از دلایل بروز مشکل در همنواسازی فرد با انتظارات جامعه, عدم توافق درباره این انتظارات است. بدین معنا که عوامل اساسی پرورش اجتماعی در جامعه , یعنی خانواده , دین , مدرسه نه فقط درباره انتظاراتی که از فرد باید داشت , توافق ندارند , بلکه از این لحاظ خود در تضاد و کشمکش هستند. *

جامعه پذیری از راه نقشهای اجتماعی : هر فرد باید در طول زندگی خود ایفای نقش های کودک , دانش آموز , پدر و مادر و .. را بیاموزد. آموختن یک نقش , حداقل ۲ وجه دارد : ۱- یادگیری انجام دادن وظایف و تکالیف نقش وادعای امتیازات و حقوق مرتبط به آن ۲- کسب نگرشها , احساسات و انتظارات مناسب با نقش

نقش : مجموعه ای از وظایف و فعالیت هاست و پایگاه , مقام اجتماعی یا ارزشی است که ایفای آن وظایف و فعالیت ها , ایجاد می کند. به عبارت دیگر , پایگاه به رتبه یا مقام فرد در یک گروه یا به رتبه و مقام یک گروه به گروههای دیگر پایگاه : مجموعه ای از ارزشها و امتیازات , و نقش و رفتار و عملکرد به موجب آنهاست.

نقش و پایگاه‌های اجتماعی ۲ گونه اند :

- ۱- آنهایی که بر حسب جنس، سن، نژاد یا سایر ویژگیها به فرد محول می شود.
 - ۲- آنهایی که از طریق انتخاب و تلاش فردی محقق می شود. در جوامع قدیم و سنتی ؛ اغلب نقش ها و پایگاهها از نوع محول بودند.
- ۱- نقش های اجتماعی در شکل دادن به شخصیت اهمیت زیادی دارند.
 - ۲- نقش راجعه تعریف می کند و فرد در مورد تعریف مسئولیتها سهم چندانی ندارد.
 - ۳- در مقابل رفتار فرد در یک نقش معین برای افراد دیگر نیز رفتار متقابلی پیش بینی نشده است.
 - ۴- شخص در ایفای یک نقش جدید مجبور است که نگرشها و رفتار خود و دیگران را درباره خود، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و در نتیجه شخصیت بعد از این تجربه ها، تغییر ناپذیر نمی ماند.
 - ۵- نقش های شغلی و حرفه ای نیز تغییراتی در شخصیت بوجود می آورند.
 - ۶- نقش و شخصیت با یکدیگر روابط متقابل دارند.
 - ۷- نقش ها، نیروهای انگیزشی رفتار محسوب می شوند.
 - ۸- نقش های اجتماعی، طی فرایند جامعه پذیری آموخته می شود.
 - ۹- نقش های اجتماعی، همیشه همخوانی و توافق ندارند.
 - ۱۰- نقش های اجتماعی، به درجات متغیری با الزام و اجبار همراه اند.

جامعه پذیری و کنترل اجتماعی: برای اینکه جامعه استوار بماند باید از نظم اجتماعی برخوردار باشد. نظم اجتماعی مستلزم کنترل یا نظارت اجتماعی است. طرق اصلی و آشنایی که جامعه، بدان وسیله کنترل و نظارت بر اعضای خود اعمال کرده و موجبات انتظام یا نظام اجتماعی را فراهم می‌سازد عبارتند از:

۱- اجتماعی کردن اعضاء، بطوری که بخواهند مطابق انتظارات جامعه عمل کنند.

۲- اعمال فشار گروهی بر فرد، بطوری که ناچار به هم‌نوایی شود.

۳- کنترل و تسلط از راه اعمال زور و قدرت

۱- کنترل مردم اساساً از طریق اجتماعی کردن تحقق می‌یابد: آنان نقش‌های اجتماعی خود را عادتاً و یا با قایل شدن ارجحیت، ایفا می‌کنند در نتیجه بخش مهم دوره آمادگی و تعلیم برای ایفای نقش اجتماعی اخذ و جذب نگرش‌ها و ارزش‌ها آن است که نقشی برای فرد جالب توجه و رضایت بخش باشد.

۲- اعمال فشار گروهی: جامعه‌شناسان بر آن‌اند که کنترل اجتماعی مقدمتاً فرایندی است ناشی از نیاز فرد به پایگاه و مقام در گروه‌های نخستین. این گروه‌ها زمانی موثر و نافذ واقع می‌شوند که یکپارچه و صمیمی باشند و فرد مدت زیادی در آن عضویت داشته باشد.

گروه‌ها به طور کلی بر دو نوع اند:

گروه‌های نخستین: کوچک، صمیمی و غیررسمی مثل خانواده

گروه‌های دومین: بزرگتر، غیرشخصی و رسمی: اتحادیه‌های صنفی کنترل رسمی تر، عضویت به منظور ارضای نیاز نیست بلکه برای اشتغال به کار معینی است.

۳- کنترل اجتماعی براساس قدرت و اجبار: زمانی که فرد از قراردادها و مقررات گروهی و اجتماعی تبعیت نمی کند گروه یا جامعه، او را مجبور به اطاعت و پیروی و کشمکش هستند.

سؤال های فصل:

- رابطه ی تعامل ، کاربرد نماد و حالات عاطفی را در جامعه پذیری و شکل گیری شخصیت تحلیل کنید.
- شخصیت را تعریف کنید و عوامل مؤثر بر شخصیت را نام ببرید.
- شکل گیری شخصیت مستلزم چه عناصری است ؟ توضیح دهید؟
- نقش هر کدام از عوامل مؤثر بر شخصیت را به طور جداگانه توضیح دهید.
- کدامیک از عوامل مؤثر در شکل گیری شخصیت عامل نافذ و مؤثر ولی به ندرت عامل مسلط و کنترل کننده به شمار می آید و اهمیت آن تحت الشعاع فرهنگ کاهش می یابد؟
- رابطه ی جامعه پذیری را با شخصیت توضیح دهید.
- افراد از چه طریقه هایی به مفهوم خود دست می یابند؟ هر کدام را به طور جداگانه توضیح دهید. (نظریه های شکل گیری خود اجتماعی).
- فراگرد آگاهی به ماهیت خود از طریق انعکاس رفتار دیگران با چه مفهومی معرفی می شود؟ توضیح دهید.
- کدام مورد شاخص و معرف شخصیت بیشتر اعضای یک جامعه است ؟ توضیح دهید؟ -
- کدام مورد نیروی پویای انگیزشی رفتار محسوب می شود و سهم موثری در نحوه ی عملکرد و در نتیجه شکل گیری شخصیت فرد بر عهده دارد ؟
- نظارت اجتماعی از چه طریق به طور موثرتر صورت می گیرد؟ توضیح دهید.

فصل ششم (پرورش سیاسی)

پرورش سیاسی فراگردی است که فرد از طریق آن جهت گیری اساسی سیاسی خود را در محیط جامعه کسب میکند. یا به تعریف دیگر پرورش سیاسی فراگردی است که از طریق آن ارزشهای اجتماعی و سیاسی به نسل بعد منتقل می شود و می توان به خلاصه تعریف کرد که پرورش سیاسی فراگرد جذب و درونی کردن هنجارها و ارزشهای نظام سیاسی جامعه است. در جامعه ی امروز، پرورش سیاسی بعنوان یک کارکرد آشکار نظامهای آموزش و پرورش به عنوان یک فراگرد اجتماعی مشروع مورد توجه قرار گرفت و مسئولیت ایجاد آگاهی ملی و وفاق سیاسی به مدارس واگذار شد: مطالعات پرورش سیاسی کانونهای اصلی تمرکز موردهای ذیل است:

۱- در مطالعات پرورش سیاسی به جای اینکه پیشنهاد شود که افراد جوان جامعه به چه چیزهایی باید ارزش قایل شوند سعی این است که چگونه این باورها و ارزشها حاصل شود

۲- به جای تمرکز صرف بر تاثیر آموزش و پرورش رسمی مدرسه ای که در مطالعات قدیم مورد توجه بود رویکرد جدید به عوامل اجتماعی افزونتری توجه نشان میدهد. مثل دین- خانواده - کاروشغل- گروه همالان- ونقش آنها در آشناسازی جوانان با فرهنگ مدنی و سیاسی. این مطالعات عوامل واسطه ای دیگری را هم شامل می شود مثل شخصیت- هوش- جنسیت- قومیت- و طبقه اجتماعی، که باعث شده چشم انداز گسترده ای برای مطالعات عشویت در جامعه سیاسی فراهم گردیده و در ضمن اینکه یادگیری اجتماعی- سیاسی غیر رسمی که می تواند اتفاقی برای جوانان پیش بیاد هم مورد تحقیق قرار می گیرد.

نظام سیاسی آلموند تعریف می کند که همه نظام های مستقل سیاسی جهان یک کنش متقابل دارند که هر جامعه ای از طریق این کنش ها، کارکردهای یگانگی و سازگاری ایجاد می کند که با به کارگیری تهدید کمتر یا زور بیشتر و اجبار که مشروعیت دارد انجام میدهد. این نظام سیاسی

قوای مقننه مجریه و به علاوه احزاب-دستگاههای اداری- گروههای ذی نفع و گروههای منزلت را شامل می شود که میتواند شورش و تظاهرات را به وجود آورد. ایستون: با رویکرد نظام سیستمی (نظام گرا)، نظام سیاسی را نظامی از کنش متقابل انسانی می داند که از طریق آن چیزهای معتبر مثل انواع منابع و انرژیها را در جامعه به طور امرکننده و با قدرت به منظور اینکه به اهداف معینی برسد اختصاص میدهد.

ویژگیهای این نظام در مقایسه با نظام های دیگر در شش مورد است:

۱- توانایی آن در گرفتن تصمیمهای نافذی که هم مشروعیت دارند و هم الزام آور است.

۲- نظام سیاسی نظام حفظ کننده نظم در یک جامعه است.

۳- تا زمانی دولت مشروعیت دارد که مردم آن را قبول دارند و به آن احترام میگذارند و از آن حمایت میکنند. مشروعیت تا زمانی که حتی اگر هم افراد بی طرف و مرددی نسبت به نظام در جامعه هستند ولی چون بخش قدرتمندی از مردم نظام را قبول دارند آن نظام دوام می آورد.

به عبارت دیگر: مشروعیت نظام تا زمانی است که جمع کثیری از مردم باوردارند که نظام سیاسی مناسب است و به آنها تعلق دارد. نظام سیاسی زمانی می تواند به نقش خود عمل کند و در جامعه تصمیمهای قابل قبول و نافذی بگیرد که در مرحله ی اجرانسبت به تصمیماتش مورد سؤال و شک قرار نگیرد. حال اگر نظام سیاسی مشروعیت نداشته باشد و مردم حامی آن نباشند نمی تواند دوام بیاورد و دروندادهای او (مطالبات و خواست های مردم) به شکل عدم حمایت از نظام دچار مخاطره می شود مثل عدم اطاعت از قوانین و مقررات و در نتیجه تظاهرات و قیام مردم علیه حکومت یا حداقل بخش اجرایی آن .

تقاضای شهروندان: ۱- تقاضا برای تخصیص انواع خدمات و کالاها ۲- تقاضا برای تنظیم رفتار
۳- تقاضا برای مشارکت در تصمیم گیری ۴- تقاضا برای اطلاع بیش تر درباره رویدادها. به این
صورت نظام سیاسی یک مدل درونداد- برون داد تصور میشود که درونداد از سوی مردم به درون
نظام سیاسی وارد میشود و مسئولین این تقاضاها رو به صورت قوانین- خط مشی آنها را به
بیرون نظام سیاسی به محیط بر می گردانند. تحول نظامهای سیاسی به رویدادهای خارجی و داخلی
به عملکردنخبگان سیاسی درون نظام بستگی دارد. مفهوم نظام سیاسی علاوه بر ساختار سیاسی به
فرهنگ سیاسی هم نیز دلالت دارد. فرهنگ سیاسی به الگوی نگرشها و جهت گیریهای فردی
راجع به امور سیاسی در بین اعضای یک نظام سیاسی اشاره میکند. فرهنگ سیاسی زمینه ذهنی
کنشهای سیاسی بوده و به آنها معنا می بخشد.

نقش آموزش و پرورش در نظم سیاسی تعیین حد و مرز آموزش پرورش کار دشواری است
بخشی از این دشواری بخاطر فراگرد آموزش و پرورش است که نه فقط در یک نهاد اجتماعی
یعنی مدرسه بلکه عملا در همه نهادها اجتماعی، یعنی دین، خانواده، گروه همالان، گروه کار،
حزب سیاسی اتفاق می افتد. به نظر برخی می توان درباره آموزش و پرورش به عنوان یک نظام
اجتماعی اندیشید که جایگاه آن در مدارس است و با سایر نظامهای اجتماعی یعنی نظام اقتصادی،
نظام سیاسی و.. کنشهای متقابلی دارد..

کارکردهای سیاسی آموزش و پرورش:

- جامعه پذیری سیاسی جوانان و آشنا سازی آنان با فرهنگ سیاسی.
- گزینش، جذب و آموزش رهبران و کارگزاران سیاسی.
- القای فرهنگ سیاسی و ایجاد یگانگی سیاسی در جامعه.
- ایجاد زمینه ی تشکیل سازمانهایی که در جامعه نقشهای سیاسی ایفا میکنند.

تاثیر آموزش و پرورش بر نظام سیاسی دو حالت دارد:

۱- خارج از نظام‌آزراه فراهم کردن درون‌داد حمایت‌پشتیبانی برای نظام سیاسی

۲- از داخل نظام به عنوان نظام فرعی که برون‌داد یا نتایج آن ممکن است به طرز کار خود نظام سیاسی اثر بگذارد.

مدرسه، مشروعیت اقتدارنظام سیاسی را انتقال می‌دهد به کودکان می‌آموزد که نماد سیاسی کشور خود را بپذیرند و نسبت به اقتدار سیاسی و حکومت وفادار باشند. از اینرو هر وقت که جهت‌گیریهای مردم موافق بانظام است احتمالاً موجودیت آن حفظ می‌شود و هر گاه عکس این موضوع باشد نظام از هم فرو می‌پاشد یا خود را دگرگون می‌سازد تا بتواند پاسخگوی تقاضاهای جدید باشد. آموزش و پرورش می‌تواند به تغییر در نظام سیاسی از طریق کارکرد تربیت‌اعضای جدید کمک کند مثل گزینش و تربیت رهبران سیاسی که در کشورهای در حال توسعه اهمیت دارد. مدرسه عامل مهمی در وحدت قومی به شمار می‌آید به ویژه برای کشورهایی که تازه به استقلال رسیده‌اند و دارای جمعیت ناهمگون از لحاظ زبان یا قوم می‌باشند. و آخرین کارکرد سیاسی آموزش و پرورش رسمی از گروه‌های ذی‌نفع است که این گروه‌ها می‌کوشند تصمیم‌گیری‌های سیاسی را تحت تاثیر قرار دهند مثل انجمن‌های دانشجویی.

- مفاهیم پرورش سیاسی و فرهنگ سیاسی را توضیح دهید.
- تأثیر متقابل آموزش و پرورش و نظام سیاسی را توضیح دهید.
- کارکرد های سیاسی آموزش و پرورش را توضیح دهید. - در چه صورت آموزش و پرورش موجب تقویت حکومت و تداوم مشروعیت نظام سیاسی می‌گردد؟

فصل هفتم تغییرات اجتماعی و آموزش و پرورش

نقش آموزش و پرورش در تغییرات اجتماعی: در بررسی رابطه آموزش و پرورش و تغییر اجتماعی، می‌توان دریافت که آموزش و پرورش می‌تواند کارگزار یا عامل تغییر باشد، یا شرط و لازمه تغییر در جامعه، یا نتیجه و معلول تغییر در سایر نهادهای اجتماعی که با آموزش و پرورش روابط و کنش‌های متقابل نزدیک دارند. برای اینکه آموزش و پرورش، در نقش عامل تغییر عمل کند، لازم است که آشکارا، به صورت هدف یا کارکرد نظام آموزشی، در جهت‌گیری‌ها، برنامه‌ها و فراگردهای آموزش و پرورش، بازتاب پیدا کند. در صورتی که تغییر در بخشی از جامعه، لزوماً یا عملاً، آموزش و پرورش را نیز درگیر کرده، بر آن اثر کند و آموزش و پرورش، همراه با عوامل دیگر، به تغییر اجتماعی مدد برساند، به منزله شرط و لازمه تغییر تلقی خواهد شد.

بالاخره، آموزش و پرورش، غالباً ممکن است به عنوان تاثیر، نتیجه یا معلول تغییر اجتماعی قلمداد شود. دگرگونی و تغییر اساسی در ساختار اجتماعی جامعه، یقیناً تمام نهادهای اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد، زیرا که جامعه گرایش‌هایی به سوی انسجام و استحکام دارد، به طوریکه تاثیرات، فشارها و دگرگونی‌های اجتماعی، در همه نهادهای آن منعکس می‌شود. اقتدار و منزلت اجتماعی ناشی از آموزش و پرورش، اقتدار و منزلتی محقق (اکتسابی) و کوشاورد است نه محول (انتسابی) و موروثی.

بنابراین، با رواج اقتدار و منزلت محقق در جامعه، قدرت آموزش و پرورش افزایش خواهد یافت. آموزش و پرورش و توسعه اجتماعی: منظور از توسعه اجتماعی، تغییر اجتماعی سنجیده و مبتنی بر برنامه‌ریزی است توسعه اجتماعی از طریق برنامه‌ریزی آموزشی، هنگامی تغییرات مطلوب به بار می‌آورد که هماهنگ و همگام با تغییرات در سایر اجزای ساختار اجتماعی، صورت گیرد. هنگامی که آموزش و پرورش به عنوان شرط و لازمه تغییر و توسعه اقتصادی و اجتماعی، عمل می‌کند، به نتایج پیش‌بینی شده بیشتری نایل می‌شود، در جوامعی که تغییرات و اصلاحات

آموزشی با تغییرات اجتماعی و اقتصادی همراه است، آموزش و پرورش برنامه‌ریزی شده به موفقیت بیشتری نایل می‌شود. سرانجام، می‌توان گفت که مساعدت آموزش و پرورش به توسعه اجتماعی، چندوجهی و پویاست. نظام‌های آموزشی به دلیل سازمان‌یافتگی، هرچند قادرند تا اندازه‌ای اهداف پیش‌بینی شده خود را تحقق بخشند، ولی به دلیل وسعت و پیچیدگی فراگردهای آموزش و پرورش، تقریباً دشوار است آنها را تحت نظارت و کنترل درآورد و از اشاعه اندیشه‌ها و اطلاعات ناطلبیده جلوگیری کرد. روی هم رفته، ضمن اینکه برخورداری از آموزش و پرورش و صلاحیت‌ها و شایستگی‌های حاصل از آن، آموزش و پرورش را به وسیله مناسبی برای تغییر اجتماعی از روی برنامه، مبدل می‌سازند، نتایج ناطلبیده آن نیز، به نوبه خود، عوامل انگیزشی و حرکتی مهمی در بازسازی جامعه و ایجاد تغییر به شمار می‌روند.

سؤال‌های فصل:

- نقش آموزش و پرورش در تغییرات اجتماعی را بنویسید.
- نقش آموزش و پرورش را بعنوان عامل تغییر باشد، یا شرط و لازمه تغییر در جامعه، توضیح دهید. - آموزش و پرورش را بعنوان نتیجه و معلول تغییر توضیح دهید.
- توسعه اجتماعی را تعریف کنید و نقش آموزش و پرورش در توسعه اجتماعی را بنویسید.

(فصل هشتم) آموزش و پرورش و قشربندی اجتماعی

در عصر ما، با گسترش آموزش و پرورش عمومی در جهان، شمار قابل توجهی از کودکان در مدارس به سر می‌برند، ولی واقعیت آن است که همه آنان از مزایا و امتیازات آموزش و پرورش مدرسه‌ای، به یک اندازه بهره‌مند نمی‌شوند. عوامل گوناگون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مؤثر بر آموزش و پرورش موجب می‌شوند که فراگرد گزینش و تخصیص، افراد جامعه را در مسیرهای آموزشی و شغلی متفاوتی هدایت کند.

در نتیجه، آنها بنابر موقعیت خود در قشربندی اجتماعی جامعه، از مزایای تحصیلی متفاوتی استفاده می‌کنند و پس از خاتمه‌ی تحصیلات مدرسه‌ای به مشاغل برخوردار از اعتبار و منزلت اجتماعی متفاوتی سوق داده می‌شوند. تعریف قشربندی اجتماعی قشربندی اجتماعی، به طور کلی، جایگاه و موقیت مردم در ساختار جامعه، و در نتیجه، شیوه‌ی زندگی آن‌ها را تعیین می‌کند. در هر نظام قشربندی اجتماعی، افراد و گروهها به طریقی رتبه‌بندی می‌شوند که از لحاظ قدرت، ثروت و منزلت نابرابرند.

به طور مختصر، طبقه‌ی اجتماعی بخشی از مردم در جامعه است که پیشینه‌ای مشابه از لحاظ ثروت، قدرت و وجهه‌ی اجتماعی دارند. اشخاص و گروههای که یک طبقه‌ی اجتماعی خاصی را به وجود می‌آورند، در ارتباط با ارزشها، نگرشها، رفتارها و خلیات وجوه مشترکی دارند. الگو و شیوه‌ی خاص زندگی، آنها را از اعضای سایر طبقات اجتماعی متمایز می‌کند. آنها نه فقط از لحاظ نگرشها و رفتار، بلکه از لحاظ اسکان در مناطق و محلات خاص با یکدیگر پیوند دارند. عوامل تعیین‌کننده‌ی طبقه‌ی اجتماعی مارکس و بر طبقه اجتماعی را مفهوم چند بعدی می‌داند که به وسیله‌ی سه عامل ثروت، قدرت و وجهه معین می‌شود. ثروت به دارایی، سرمایه و درآمد شخص دلالت می‌کند.

قدرت دلالت بر توانایی شخص به اتخاذ تصمیمات مهم یا تأثیرگذاری بر دیگران دارد تا در جهت منافع او عمل کنند. وجهه عبارت است از برخورداری از احترام اجتماعی. عامل اصلی وجهه ی شخص، شغل اوست.

میزان تحصیلات، منزلت شغلی را تحت تأثیر قرار می دهد و درآمد با آن رابطه ی نزدیکی دارد. تحقیقات جامعه شناسان معاصر، شرایطی را برای نظریه ی وبر فراهم کرده اند. آنها معتقدند سه مشخصه ی قشربندی اجتماعی، یعنی، ثروت، قدرت و وجهه تا اندازه ای مستقل از یکدیگر عمل می کنند. نه همه ی ثروتمندان از وجهه ی بالایی برخوردارند، و نه همه ی قدرتمندان ثروتمند هستند. جامعه شناسان برای سنجش طبقه اجتماعی غالباً مقیاسی مبتنی بر ترکیبی از درآمد، وجهه ی شغلی و آموزش و پرورش (میزان تحصیلات) را به کار می برند.

این ترکیب، منزلت اجتماعی_اقتصادی (SES) نامیده می شود. در این دیدگاه عوامل اقتصادی وزن بیشتری دارند. جامعه شناسان در برخی کشورها، رابطه ی مثبت بین طبقه اجتماعی و آموزش و پرورش را به تأیید رسانده اند. موقعیت فرد در نظام قشربندی طبقاتی، به شیوه ی خاص زندگی، عضویت در گروههای معین، پیوندهای سیاسی، نگرش نسبت به فرصت های شغلی، سلامت، الگوهای تربیت کودک و سایر جوانب زندگی او اشاره می کند.

اگرچه آموزش و پرورش در گزینش مردم به گروه بندی های شغلی، برحسب توانایی آنان، نقش مهمی دارد، ولی عوامل محسوس دیگری در این فراگرد مداخله می کنند. از جمله:

(۱) تفاوت های موجود در سطح و کیفیت آموزش و پرورش در کشور، منطقه یا محله ای که شخص در آن زندگی می کند.

(۲) تبعیض از لحاظ دسترسی به تسهیلات آموزشی به موجب منزلت طبقه ی اجتماعی، دین، نژاد و خاستگاه قومی شخص.

۳) تفاوت های موجود در انگیزه ها، ارزشها و نگرشهای شخص؛ تفاوت در تمایل و توانایی والدین شخص و اطرافیانش برای فراهم کردن حمایت های مالی و عاطفی لازم برای بالفعل کردن استعدادهای بالقوه ی شخص.

تبیین قشربندی اجتماعی برای توضیح قشربندی اجتماعی و نابرابری های ناشی از آن، دو نظریه ی مخالف در جامعه شناسی رواج دارند که عبارتند از: نظریه ی توافق (کارکردگرا) و نظریه ی تضاد. نظریه ی توافق: از این دیدگاه، نظام جامعه متشکل از اجزای همبسته ای است که در پیوند با یکدیگر فعالیت کرده، هریک کارکرد ویژه ای را برای گردش کار و بقای کل نظام انجام می دهند. نظام جامعه، برای حفظ تعادل عملی میان اجزا، دارای شرایطی معین و قواعد مقرر است. بر پایه ی این مفروضات، نظریه پردازان کارکردگرا، اجتناب ناپذیری نابرابری و نقش آموزش و پرورش را در فراگرد قشربندی توضیح می دهند.

کارکردگرایان بر آنند که جایگاه دانش آموزان در مدرسه نه به موجب تفاوت های گروهی و طبقاتی آنها بلکه بر حسب استعداد و توانایی فردی معین می شود. گرچه این رویکرد طرفدارانی دارد، ولی منتقدانی هم دارد. پاره ای از انتقادات از این قرار است:

۱- نظریه توافق، نگرشی محافظه کارانه دارد، و حامی گروه صاحب قدرت مسلط، چه خوب باشد چه بد، و حافظ نظام اجتماعی است. به جای یافتن راهی برای رهایی از نابرابری و بی عدالتی، هدف آن چرخاندن چرخها و راه اندازی امور است.

۲- این اشاره ضمنی که باید نیازهای نظام اجتماعی را برآورده سازند، به جای عکس آن، از لحاظ عده ای خطا و گمراه کننده است. به همین ترتیب، کارکردهای آموزش و پرورش ممکن است در جهت تحقق منافع گروه های قدرتمند جامعه طراحی شده باشد.

۳- فرض اینکه بااستعدادترین و برانگیخته ترین افراد را می توان از طریق مدارس شناسایی کرد، قابل تردید است.

۴- فرض اینکه انگیزنده های نخستین افراد برای تحصیل در رشته شغلی معینی، دستیابی به پادشاهی بیرونی مثل ثروت و وجهه است، ممکن است نادرست باشد. مردم ممکن است برای ورود به مشاغل معینی، انگیزه های درونی داشته باشند. نظریه ی تضاد: از این دیدگاه، ویژگیها و تمایل نظام آموزشی از تضادهای موجود در جامعه، ناشی می شود. آموزش و پرورش فقط بخشی است از نظام جامعه که براساس تضادهای میان قشرهای "دارا" و "ندار" شکل گرفته است. نظریه پردازان تضاد برآنند که طبقات اجتماعی یا "گروههای منزلت" برای داشتن سهم بیشتری از ثروت، قدرت و وجهه، همواره با یکدیگر مبارزه و رقابت می کنند و به دلیل این رقابت است که تضادها در جامعه پدید می آیند.

آنها معتقدند که آموزش و پرورش، در واقع، در خدمت بازآفرینی نابرابری های مبتنی بر قدرت، درآمد و منزلت اجتماعی است. نظریه پردازان تضاد، خاستگاه های نابرابری را در ساختار طبقاتی جامعه می دانند. از نظر آنان، آموزش و پرورش ساختار طبقاتی را منعکس می سازد و نابرابری بخشی از نظام سرمایه داری است و احتمالاً تا زمانی که چنین نظامی برقرار است، دوام خواهد داشت. بالتاین (۱۹۸۹) طی تحقیقاتی که انجام داده است نتیجه می گیرد که پیشینه ی طبقه ی اجتماعی می تواند به دانش آموزان کمک کند یا مانع پیشرفت آنها شود.

بالا ترین و پایین ترین طبقات در قشر بندی اجتماعی بسته ترند، وارد شدن به بالاترین طبقه و خارج شدن از پایین ترین طبقه دشوار است. افراد طبقات میانی از تحرک برخوردارند مدارس معمولاً با کودکان طبقه ی متوسط همسویی بیشتری دارند و ارزشها و الگوهای رفتاری طبقه ی متوسط را منعکس می سازند. آموزش و پرورش و تحرک اجتماعی فراگرد تغییر منزلت اجتماعی فرد در جامعه، تحرک اجتماعی نامیده می شود. در جریان زندگی، موقعیت اجتماعی فرد بر اثر تغییرات

اجباری یا اداری، در نظام قشربندی اجتماعی، بالا یا پایین می رود. این حرکت، تحرک اجتماعی عمودی محسوب می شود. منظور از تحرک افقی، تغییر موقعیت فرد در قشر یا طبقه ی اجتماعی خودش است، یعنی، بی آنکه قشر یا طبقه ی اجتماعی خود را تغییر دهد، در همان قشر یا طبقه، تغییر سمت یا تغییر شغل پیدا می کند. تحرک اجتماعی عمودی اگر در جریان زندگی فرد رخ دهد، تحرک عمودی درون نسل نامیده می شود که با تحرک عمودی بین نسل ها تفاوت دارد. تحرک عمودی بین نسل ها به تفاوت میان موقعیت اجتماعی والدین و فرزندان آنها در قشربندی اجتماعی اشاره می کند. آموزش و پرورش در ارتباط با نظام قشربندی اجتماعی دو وظیفه یا کارکرد بر عهده دارد: تفکیک و گزینش. در جوامع گذشته که نظام بسته و کاستی حاکم بود، آموزش و پرورش در درجه ی اول، کارکرد تفکیکی داشت. یعنی جداسازی افراد جامعه و پرورش اختصاصی آنها متناسب با "شیوه ی زندگی" خاص هریک از قشرها و طبقات اجتماعی. در جوامع پیشرفته جدید که در آنها غالباً نظام طبقه ای باز برقرار است، تأکید آموزش و پرورش از کارکرد تفکیک به کارکرد گزینش تغییر یافته است. آموزش و پرورش، همچنین طبق سنت یکی از نمادهای منزلت بوده است: مردم را از لحاظ اجتماعی متمایز می کرد، ولی در کل میان آنها تفاوت به وجود نمی آورد. هاویگارست (۱۹۶۱) در بحث از رابطه ی آموزش و پرورش با تحرک اجتماعی، میان ارزشهای کارکردی و نمادین آموزش و پرورش تمایز قایل شده است. آموزش و پرورش هنگامی دارای ارزش کارکردی است که مستقیماً برای تحقق هدفی به کار رود. ارزش نمادین آموزش و پرورش هنگامی است که به عنوان نماد منزلت از آن استفاده شود.

به زعم ترنر، شیوه های مقبول برای تحرک اجتماعی را هنجارهای جامعه معین می کنند و از این رو، این هنجارها عامل مهمی در شکل گیری نظام آموزش و پرورش و راهبردهای گزینشی آن محسوب می شوند. دو نوع هنجار متفاوت وجود دارند که دو شیوه ی متفاوت تحرک اجتماعی را پدید می آورند. ترنر، به ترتیب آنها را تحرک حمایتی و تحرک رقابتی می نامد. وقتی که شرایط اشراف سالاری شالوده ی ساختار طبقاتی را تشکیل دهد، تحرک اجتماعی افراد حمایتی

است و کارکرد گزینش آموزش و پرورش، به روشی علنی، منظم و سریع در دوران مدرسه صورت می گیرد و از میان کودکان گروه سنی معین، افرادی که مستعد و توانا تشخیص داده می شوند، به عنوان نخبه و زبده به مراتب بالای تحصیلی و مشاغل پرمنزلت اجتماعی هدایت می گردند. اما اگر جو آزادمنشانه بر جامعه حاکم شود، هنجار سازمان دهی تحرک رقابتی، به کمک یک فراگرد گزینشی ضمنی، تدریجی و طولانی، از طریق حذف و کناره گیری افراد از رقابت تحصیلی در دوره ی دانشگاه، اجرا و تقویت می شود.

به طور کلی، روند و جهت گیری در تحرک اجتماعی در جوامع جدید، علی رغم برخی تفاوتهایی که از سنن فرهنگی و اجتماعی آنها ناشی می شوند، از تحرک حمایتی به تحرک رقابتی، و در زمینه ی آموزش و پرورش، از آموزش و پرورش نمادین به آموزش و پرورش کارکردی است. در جامعه امروز، آموزش و پرورش از طریق ایجاد تحرک اجتماعی در زندگی افراد و گروهها، یکی از عوامل سازنده ی قشربندی اجتماعی محسوب می شود، زیرا میزان دانش و معرفت، مهارتها و نگرشهایی که در مدارس کسب می شوند، برای رشد و بقای جامعه مهم تلقی می گردد.

فرصت های افراد برای استفاده از آموزش و پرورش به عنوان راهی برای تحرک عمودی خود یا فرزندان شان تحت تأثیر عوامل زیر قرار می گیرد:

- ۱- توزیع نابرابر لوازم وامکانات اجتماعی بین مردم مثل درآمد، مسکن
- ۲- توزیع نابرابر ویژگیها یا خصایص فردی میان افراد مثل هوش، انگیزش و.... بنابراین، فرصت های آموزش و پرورش را نباید جدا از عوامل فوق ملاحظه کرد. در غیر این صورت ممکن است تخمین اهمیت آموزش و پرورش از لحاظ تحرک اجتماعی، نادرست از کار درآید.

- قشربندی اجتماعی را تعریف کنید و عوامل تعیین کننده ی طبقه ی اجتماعی را براساس نظر مارکس و بر بنویسید.
- براساس تحقیقات جامعه شنان معاصر رابطه ی سه مشخصه ی قشربندی اجتماعی، یعنی، ثروت، قدرت و وجهه را توضیح دهید. - عوامل مؤثری که در فراگرد گزینش مردم به گروه بندی های شغلی، برحسب توانایی آنان مداخله می کنند را بنویسید.
- توضیح قشربندی اجتماعی و نابرابری های ناشی از آن، دو نظریه ی نقش آموزش و پرورش را در تحریک اجتماعی توضیح دهید.

فصل نهم رویکردهای نوین جامعه شناختی به آموزش و پرورش

تقریباً همه متفکران اجتماعی از زمان افلاطون و ارسطو گرفته تا صاحب‌نظران عصر جدید به ویژه جامعه‌شناسان آموزش و پرورش را در بطن نظریات خود مورد توجه قرار دادند. در اینجا به برخی از این نظرات اشاره می‌گردد آگوست کنت، جامعه‌شناس فرانسوی (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷)، آموزش و پرورش را به منزله تهذیب و تزکیه آدمی می‌دانست. هربرت اسپنسر جامعه‌شناس انگلیسی (۱۸۲۰-۱۹۰۳) نیز غایت آموزش و پرورش را تدارک و تأمین زندگی بهتر برای فرد در جامعه می‌دانست. لستر وارد، جامعه‌شناس آمریکایی (۱۸۸۳) آموزش و پرورش را وسیله‌ی تغییر و پیشرفت جامعه، و حاصل آنرا بهزیستی و سعادت فرد می‌داند.

به تعبیر او تغییر و تحول اجتماعی بر اثر مساعی آگاهانه‌ی فردی به ظهور می‌رسد از این رو، آموزش و پرورش می‌تواند در امر هدف‌جویی و ایجاد تغییرات اجتماعی مطلوب، کوشش آگاهانه و وسیله‌ی سودمندی به شمار آید. امیل دورکیم، جامعه‌شناس فرانسوی (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷) آموزش و پرورش را بعنوان بخشی از جامعه در کانون توجه خود قرارداد به نظر او آموزش و پرورش و جامعه پیوند نزدیکی دارند از نظر او تعلیم و تربیت بعنوان یک امر اجتماعی و عنصر اصلی جامعه محسوب می‌گردد.

این موضوع ارتباط کاملی با نگاه او به انسان دارد زیرا از نظر وی انسان در اصل ذات خود یک موجود اجتماعی است لذا ملزم به یادگیری شیوه‌ی زندگی در اجتماع انسانی است و آموزش و پرورش وسیله‌ی خودفردی و خود اجتماعی انسان و عنصر اصلی در تشکیل شخصیت و تولد اجتماعی افراد است از نظر وی آموزش و پرورش فعالیت است که نسل بالغ، درباره سنی که هنوز برای حیات اجتماعی نارس است، به جای می‌آورد و موضوع این فعالیت عبارت است از برانگیختن و پروردن افکار و معانی و شرایط معنوی و مادی که مقتضیات حیات در جامعه سیاسی و محیط خصوصی است که طفل برای زندگانی در آن، آماده می‌شود. دورکیم حتی در نظریه

همبستگی اجتماعی خود که در آن سیر تحول جامعه را به تصویر می کشد به نقش تعلیم و تربیت نیز می پردازد اوبه ویژه به نقش تعلیم و تربیت در ایجاد و تداوم وفاق اخلاقی که پایه و اساس و تئووم بخش همبستگی ارگانیکی است توجه ویژه دارد.

کارل مانهایم، آلمانی (۱۸۹۳ - ۱۹۴۷) نیز مثل دورکیم بر نقش سازنده آموزش و پرورش به عنوان یک فراگرد اجتماعی آگاهانه تأکید کرده آن را فی نفسه تکنیک و وسیله ای برای کنترل اجتماعی، بازسازی و نوسازی جامعه می داند که در صورت استفاده آگاهانه و برنامه ریزی شده، می تواند به ایجاد انسجام و یگانگی اجتماعی مدد رساند. از دهه ۱۹۷۰ به بعد رویکردهای تازه ای در بین برخی از جامعه شناسان مطرح گردید که به اجمال به آن ها اشاره می گردد.

نظریه های آموزش و پرورش آموزشی دربارۀ ماهیت آموزش و پرورش نوین و نابرابریهای ناشی از آن نیز، نظریه های مهمی وجود دارد که نظریه های بازیل برنشتاین و ایوان ایلچ از آن جمله است. رویکرد او ترکیبی از رویکردهای خرد و کلان است. او معتقد است که ابعاد ساختاری نظام آموزشی و جوانب تعاملی آن نیاز به یگانگی دارند.

الگوهای زبان و پیشرفت تحصیلی (نظریه برنشتاین) الگوهای زبان یا سخنگویی کودکان، موجب تداوم و استمرار طبقه اجتماعی آنان می گردد. الگوی سخنگویی شخص به وسیله موقعیت اجتماعی خانواده او معین می شود. مثال بارز آن، تاثیر تفاوت الگوهای زبانی کودکان طبقات اجتماعی مختلف بر عملکرد آموزشی آنان در مدرسه است.

منظور از تفاوت الگوهای زبان، تفاوت های منظم در طرق استفاده از زبان، به ویژه در مقایسه کودکان قشرهای فقیر و ثروتمند است. به نظر برنشتاین، الگوی زبانی کودکان طبقه اجتماعی پایین، مقید و محدود است و این الگو با زمینه فرهنگی این طبقه ارتباط دارد. کودکان در محیط خانواده یا در جمع گروه همسالان، با الگوی محدود سخن می گویند. آنها زبان یا سخنگویی خود را با هنجارهای خانواده یا گروه تطبیق می دهند.

الگوی زبانی محدود برای سخن گفتن درباره تجربه های عملی، مناسبتر از سخن گفتن درباره افکار و موضوعات انتزاعی است. این امر به این معنا نیست که کودکان طبقات پایین جامعه نوع سخنگویی پست تری دارند، بلکه به دلیل آن است که شیوه استفاده آنها از زبان، با فرهنگ مدرسه، تضاد و اختلاف دارد.

رشد زبان کودکان طبقه متوسط، برعکس، مستلزم الگوی ماهرانه، پیچیده و مبسوط است. کودکان این طبقه بسیار آسانتر می توانند دست به تعمیم زده، اندیشه های مجرد و انتزاعی را بیان کنند. اگر نظریه برنستاین درست باشد با تکیه بر آن می توان فهمید که چرا کودکان دارای پیشینه اجتماعی-اقتصادی ضعیف، در تحصیلات مدرسه ای چندان پیشرفتی حاصل نمی کنند زیرا این امر بدین دلیل است که :

۱_ به پرسشهای کودکان در خانه، پاسخهای ناچیز و محدودی داده می شود. در نتیجه بی اطلاع بار می آیند و به مسائل دنیای وسیعتر هم کنجکاوی چندانی نشان نمی دهند.

۲_ کودک به دشواری می تواند نسبت به زبان غیرعاطفی و انتزاعی مورد استفاده در مدرسه و همچنین، نسبت به اصول کلی انضباط در آن واکنش مناسب نشان نمی دهند.

۳_ بسیاری از مطالبی که معلم بیان می کند، بسته به تفاوتی که الگوی زبانی او با الگوی زبانی کودک دارد، احتمالاً برای کودک غیرقابل درک است. او ممکن است بخواهد با این مسئله از طریق ترجمه زبان معلم به زبانی که آشناست، مقابله کند.

۴_ درحالی که کودک مشکل چندانی از لحاظ یادگیری حفظی یا ازبر کردن درس ندارد ولی از لحاظ درک تمایزات مفهومی در تعمیم و تجرید، دچار مشکلات عمده است. مدرسه زدایی از جامعه (نظریه ایوان ایلچ) ایلچ معتقد بود که مدارس با ساختار و عملکرد موجودشان، نقشی جز نهادی کردن نابرابریهای اجتماعی ندارند. مردمان در گذشته خودکفا بودند اما امروزه برای سلامت خود به پزشکان، برای آموزش و پرورش به مدرسه و معلمان، برای تفریح و سرگرمی به

تلویزیون، و برای گذراندن زندگی به کارفرمایان متکی می شوند و این مسئله به اعتقاد وی به علت توسعه اقتصادی نوین است.

ایلچ می گوید مدرسه یکی از چند نهادی است که آزادی های فردی را محدود می کند. وی مبلغ مدرسه زدایی از جامعه است. به اعتقاد او آرمان رشد و توسعه را مورد نظر خواست تمام کشورها و انتهای این مسیر را رسیدن به مصرف بی کران می داند. به نظر او نیل به این مدینه فاضله تنها از طریق معجزه علم میسر است. ایلچ معتقد است که مدرسه برای ایفای چهار وظیفه اصلی توسعه پیدا کرده است: مواظبت اجباری، توزیع مردم به نقشهای شغلی، یادگیری ارزشهای مسلط و کسب دانش و مهارتهای مورد پسند اجتماعی.

ایلچ می گوید که ما بی آنکه لحظه ای فکر کرده باشیم، سه اصل را به عنوان اصول بدهی پذیرفته ایم: اول، بچه ها باید به مدرسه بروند؛ دوم، بچه ها در مدرسه چیز یاد می گیرند؛ و سوم، مدرسه تنها جایی است که می تواند آموزش دهد. و این منتهای ناخودآگاهی یا اوج مسمومیت توسط ایدئولوژی مدرسه است.

در جای دیگر اشاره می کند که کار مدرسه فروش برنامه های درسی بسته بندی شده است. هدف اصلی تولید افرادی است که به درد جامعه بخورند. برنامه درسی از خودبیگانگی را شرط آمادگی برای زندگی قرار داده است. کودکی که به برنامه درسی خو گرفت دیگر جرأت ندارد متکی به خود باشد و با استقلال تمام بزرگ شود و رشد کند. آموزش از راه برنامه های درسی فقط به وجود آورنده تقاضا برای یک بلوغ ساختگی و قلابی است. اعتقاد به آموزش از طریق برنامه های درسی در واقع کنار گذاشتن هر نوع مسئولیت شخصی در راه رشد خویش است؛ استعفای فکری انسان در مقابل هیولای برنامه تحمیلی است. از نظر او تعلیم و تربیت، مسئولیتهای فردی اند. افراد باید احساس مسئولیت فردی کنند نه آنکه برای انجام وظیفه اداری یا دستیابی به مدرک، هر برنامه تحمیل شده ای را بخوراند یا بخورد.

هیچ نوع انقلاب آموزشی ممکن نیست مگر آنکه نخست در مفهوم کسب دانش دگرگونی حاصل شود. برنامه درسی پنهان اصطلاح «برنامه درسی پنهان» را اولین بار جکسون در کتاب زندگی در کلاس درس به کار برد و بنسوان شنایدر آن را رواج داد. برنامه درسی پنهان اشاره می کند به: فشارهایی که به طور ضمنی (در مقابل الزامات صریح برنامه درسی آشکار)، در هر مؤسسه آموزشی یافته می شود و دانش آموزان باید آنها را تشخیص داده، بدانها واکنش نشان دهند تا بتوانند در آن مؤسسه باقی بمانند.

برنامه درسی پنهان نه در جایی نوشته شده است و نه هیچ معلمی آن را درس می دهد. بلکه محیط آموزشی مدرسه، با تمام خصوصیاتش آن را آموزش می دهد. دانش آموزان به مرور تحت تأثیر برنامه درسی مدرسه رویکرد خاصی نسبت به زندگی، و نگرش خاصی نسبت به تحصیل و یادگیری پیدا می کنند. به نظر بولز و گین تیس، برنامه درسی پنهان، دستور کار سیاسی-اقتصادی دارد. مسئولیت آن جداسازی طبقاتی است. نخبگان را آزادی و فرصت پیشرفت ارزانی می دارد و غیر نخبگان را می آموزد که در آینده قسمت و سرنوشت خود را به عنوان کارگر منضبط و فرمانبردار پذیرا باشند. آموزش و پرورش و بازآفرینی فرهنگی گیدنز معتقد است رویکردهای نظری برنستاین، بولز، گین تیس و ایلچ را می توان از طریق مفهوم بازآفرینی فرهنگی، به یکدیگر مربوط ساخت. بازآفرینی فرهنگی اشاره می کند به طرقي که مدارس، همراه با سایر نهادهای اجتماعی، نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی را از نسلی به نسلی تداوم می بخشند.

سؤال های فصل:

- دیدگاه های صاحب نظران و جامعه شناسانی مثل کنت، دورکیم، مانهایم ، اسپنسر و لستروارد و... را در مورد آموزش و پرورش بیان کنید.
- کدام صاحب نظر کارکرد آموزش و پرورش را استفاده ی آگاهانه از نیروهای اجتماعی، برای پرورش افراد آزاد منش می داند؟
- از دیدگاه کدام صاحب نظر غایت آموزش و پرورش تدارک و تأمین زندگی بهتر برای فرد در جامعه است؟
- از نظر کدام صاحب نظر، ارزش های اخلاقی، شالوده نظم اجتماعی است و جامعه از طریق نهادهای تربیتی تداوم می یابد.
- از دیدگاه کدام صاحب نظر استفاده آگاهانه و برنامه ریزی شده از آموزش و پرورش می تواند به انسجام و یگانگی اجتماعی مدد رساند؟
- کدام صاحب نظر بر آموزش و پرورش به عنوان یک فراگرد اجتماعی آگاهانه تأکید کرده و آن را فی نفسه تکنیکی برای بازسازی و نوسازی جامعه می داند؟
- هر کدام از نظریه های برنشتاین (الگوی زبان و پیشرفت تحصیلی)، ایوان ایلچ (مدرسه زدایی از جامعه) و مدرسه پنهان را به طور جداگانه توضیح دهید.